ماشاء اللّٰہ لا قوۃ الا باللّٰہ

خدای بر حال بندگان بخشائی اسپاس گذاشتے

تحفۂ شاہجہانی

و

کارنامۂ فرہنگ

طرازیدۂ کلک آموزگار یگانہ در صنعت تعلیم نظم و نثر شہیر زمانہ
سلطان سخن جناب مولوی محمد حسن صاحب بلگرامی سلمہ ربہ

سنہ ۱۳۱۳ ہجری

در مطبع شاہجہانی بھوپال طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم *

فراوان تر از بهر فراوان حمد حضرت محمودی که از حمد ما بی نیاز است و نمایان تر از بهر نمایان نعت جناب
منعوتی را که نعتش بهر ما سرمایه ناز است ۝ درود خداوند بر جان او و بر آل و همه جان نثاران او
اما بعد وامی نماید عبده امین الله عظیم آبادی که چون اندرین سال یکهزار و دویست و هشتاد
و نهم هجری با مردمی همت پایه[۱] داران چند گرانمایه مدرسه اندرین شهر عظیم آباد طراز نصب یافت
بنده نظر بانتفاع آگهی طلبان[۲] این مدرسه سیولای و کار را صورت طراز آمدم یکی آنکه رساله چند
جامع نفس مسائل و آراسته بصنعت اختصار در اکثر علوم عربیه بیندا و لدبقید انشا در آوردم
تا فراگیرند[۳] و حاوی گردند بدین آنها متعلمان یگلی آن مسائل را در جزو مدتی و کمتر زمانی و بآسانی
و مصون باشند از زحمت عرق ریزیهای روزگاران دراز نفس زیبای مدت دیریاز چنانکه
عالمی عالم است مر حقیقت حال این معنی را دوم آنکه گرد آوردم[۴] این بیاکتابی چند از تراویده
کلک آموزگار یگانه در سرعت تعلیم نظم و نثر مشهور زمانه جناب معلی القاب مولانا و استادنا مولوی
حکیم محمد حسین صاحب بلگرامی مدظله العالی و هما آنا برگزیدم از آن تراویدها جز هر چه بآسانی تمام تر

۱ پایه داران کنایه از مردم ذی رتبه ۱۲
۲ آگهی طلب یعنی طالب العلم ۱۲
۳ فراگرفتن دریافتن یعنی معلوم کردن ۱۲
۴ گرد آوردن جمع کردن

یافتم تا بخوانندش نوآموزان بی کلفت تکلف و تکلیف دشواری و نیز تا از خوانندش دانا و شناسا
گردند مر فضائل ثلثهٔ سخن را که از جملهٔ آنهاست یکی دلربائی و سنجیدگی معانی دوم شایستگی الفاظ
سوم شایستگی ترکیب و برحذر باشند از درس نشآت نامعتبر که نه از گرانمایگی الفاظ و ترکیب رنگی
دارند و نه از اوج معانی بوئی همچو رقعات قتیل و انشاء بهار عجم و دستور الصبیان و مثلها و نظر به تسهیل
فراوانی آسانی برآراسته آمد مجموعهٔ این قائم بر پنج تخت تخت اول کتابهائی آسان تر بود از رقعات
دیگر تختها تخت دوم رقعات آسان که بفرمایش دیگران نگارش یافت تخت سوم رقعات مقفی
و مختصر تخت چهارم نامهای دراز و نظر به تسهیلات لغوی بیان آنها سختی دشوارتر از رقعات
تختهای پیشین دانسته آمد تخت پنجم رقعات تهنیت و تعزیت و تشکر ارسال ارمغانها و شکایت
و سفارش نامه‌ها از ربی تعالی و تقدس این مجموعه رقعات حسن را حسن قبول بهار ارزانی
دارد و چشم از خوانندگان نقش پاینست که گاه قبیح این کارنامه فرهنگ عامی آمرزش در کار
مصنف و مولف کنند و این کنشش خیر را موجب پدیداری نمایان یمنی و برکتی در علم خویش پندارند
فقط ضمیمهٔ دیباچه از مصنف هویدا باد که این دومین انشای فقیر از بس غلطهای کتابت
گوئی از فقیر نمانده بود یا گوئی منسوب باین فقیر انطباع یافته بود پس الحمد لله علی احسانه که اینک
برفع آن اغلاط و زیادت کتابتی چند دگر طراز طبع می یابد بیاوری التفات عالیجناب ستوده
انتساب فروغ درج اقبال رفعت آسمان عز و جلال طلوع اختر بختیاری صعود کوکب کامگار
شعاع آفتاب حشمت و شوکت جبین جلالت آل امانی دیده بینائی حشم و چراغ دودمان اسد اللهی محمود
جهان آنهست نقطة الاوج سپهر عظمت استعلای چرخ علاء و علای چرخ اعلا جناب مستطاب
امیر کبیر ابو النصر سید محمد تقی حسن خان بهادر که اورنگ عرش چون آفتاب بی نیاز
از مدح و آداب خطاب لازالت شموس اقباله لامعة و اقمار اجلاله ساطعة

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مصلیاً و مسلماً

بخت اول محتوی کتابتهائیکه چگونگی آنها در دیباچه ثبت قلم یافت بنام نامی امیر
کبیر جناب سید محمد علی حسن خان صاحب بهادر دام اقباله محتوی
رسید انیسه سه ای کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم ۞ وه چه خوش انیسه رسید از در فیض تو
بما ۞ هر که یک قاش ازان خورد بگفتا صد بار ۞ بارک الله به ثنا اثبته الله بدعا ۞
ایضا سیدنا السلام علیکم امروز داد همت مردانه دادن ست و کرم کریمانه را
کار فرمودن اعنی ساعت دو[1] بحضور حضرت نواب صاحب بهادر دام اقباله تشریف
بفرمایند[2] و نفس بدین گذارش بر آورند که خبر خوب سمان حضور بکاشانه مولوی مرتضی علی صاحب
حمید مسرت فشان آمد اما دیروز عاشوره محرم شد یعنی دی هم بر حکم تقرر شان از محکمه
بخشیگری باز پس رفت همانا اگر شتابانی کرم و رحم حضور آن حکم را تا فردا بدان محکمه
باز نمیگرداند غمکده سابق الذکر صورت دشت کربلا میگیرد و صورت حال شان مانا نیز گشته
بر زبانها می افتد[3] و صدمه شماتت حاسدان زید سیر فرید بران سه دولت بیدار بسیار
باد بنام خواجه سید رشید الدین مودودی سه جهان اهلیت سید رشید الدین
مودودی ۞ جزاک الله کریمانه کرم را کار فرمودی ۞ ایضا اکنون که دمی فرصت مرا خوش
بنعمتهای نغز ۞ باد وقت خوشتر ازین خوش بعون کردگار ۞ بنام خواجه سید محمد اصغر حسین
صاحب مودودی سه نور رخ فهم و عقل صائب ۞ سید اصغر حسین صاحب ۞ اینک هر دو مسوده
بخامه حک و صلاح طراز درستی یافته رسانند آنها سپره می آید هر آئینه قوانینی که بحاشیه هر دو

[1] ساعت دو هندی دو بجے ۱۲
[2] تشریف فرمودن یعنی تشریف بردن ۱۲ از مصطلحات
[3] بر زبانها افتادن مشهور شدن ۱۲

مسوده همت رقم یافته است بچشم التفات تام نگریستن است و معنی التفات تام چیست همه
بدل فرو رفتن و چنان نقش صفحهٔ خاطر گشتن که دگر بجواب و تصور رحم برغم آن نوای از نی
کلک نخیزد و الفاظ مهمله تراشیده عوام مثل فرسیند و ارقام و ترقیم و ترسیل و علالت و طول
و مشکور ممنونے شاکر زنهار آشنای زبان قلم نگردد والسلام ــ نامه بنام نامی حکیم سید
محمد اسحاق حاذق موهانی المخاطب بحسان الهند این آرزونامه ایست از تشنه بآب و از دیده
بخواب از درد بدرمان از بی برگی بسامان از زخم بمرهم از آه بنیم از پروانه بشمع از نقصان بنفع
از غم بشادی از ویرانه بآبادی از خار بگل از خمار بمُل از باغ به بهار از بلبل بگلزار از قطره به بحر
از کشت بابر از تشنگی بسیرابی از ضعف بتوانائی از پیری بعصا از مرده بمسیحا از قمری بشمشاد
از قیدی بآزاد از دیده بدیدن از گوش بشنیدن از تیرگی بنور از تپ بکافور از رنج براحت از پریشانی
بجمعیت از کوفت بدارو و از چاک برفو از نشانه بتیر از دیوانه بزنجیر از ناله برسائی از اسیر برهائی
از شبنم بخورشید از یاس بامید از استخوان بهما از حربا به بیضا از پستی ببلندی از نادانی بخردمندی
از عدم بوجود از ضرر بسود از شام بسحر از حنظل بشکر از چشم بنور از دل بسرور از بیماری بصحت
از خشکی بطراوت از دل بجوش از بیخودی بهوش اعنی از من گداختهٔ فراق و درهم فشردهٔ
اشتیاق بقدوة الشعرا و عمدة الاطبا حکیم سید محمد اسحاق همانا از جمله نگاشتها آنچه عیار
برنتابد آرزوی دید شماست و آنچه بنگارش راست تواند آمد جز این قدر نیست که امروز [illegible] تسکین
ضرورتے دل بدان نهاده ام که در پایان این هفته پای شکسته تر از دل [illegible] خویش را برفتار
آورم و بشرط آنکه شمار [illegible] در یابم دو سه روز بعشرتکدهٔ شما بیارامم و زخم دامن دوار اندوه
هجران کم کنم دیدار فرح بار شما چاره گر شوم و زان سپس براه فیض آباد بر گرایم بالجمله چه خوش باشد
که آن عشیرت ماه و هفته یک هفته از سر نقل و حرکتی که پیش نهاد خاطر دارند بر گران باشند تا باشد که دیده

عمیده از کسب بدار نظاره فروز محروم نماند و بوکه مشک این حرمان با سوز فروش داغ هجران گردد ورنه همان من و داغ سوزان هجران و راه فیض آباد و شور و افغان بنام نامی شاه نور الحسن صاحب رئیس ضلع بهار کریم ابن الکریم رئیس ابن الرئیس سلامت ـ ازانجا که بر کریمان کارها دشوار نباشد و هیچ دشواری بر خاطر کرم بار نباشد اینک بی محابا یکصد جلد دیوان لهوت بدین چشم و امید روان میکنم که به پایمردی کریمانه کرم و دستیاری سترگانه همه اندران ناحیت فروخت پذیر گردد بنرخ سه جلد یکروپیه و زان پس تا رسال حملگی بهایش کرم گر در کار بنده کرده آید زیاده نیازکیه ارباب نیاز را سرمایهٔ نازست ـ رقعاتیکه بنام مولف رقم فرمودند ـ خیر الناس من ینفع الناس آمده اند سلامت ـ حرمان دریوزه را علتی غیر ازین نیست که پریروز بس چاشت خوردن ناگرفت هم تپ کردم و هم زکام و هنوز از شورت این هردو مرض مجال جنبش ندارم و غایتی دگر ازین گزارش آنست که داروی برکنندهٔ این هردو کوفت ارزانی دارند و بصورت حدوث این هر دو مرض را سببی غیر ازین بخاطر نمیرسد که دو شب پیهم بجای نهالی رسیده بودم که تا سحر سیلی خوار باد سرد ماندم یا این است که دو روز هر سحرگاه شیر گاو میعد از نیم ساعت خورده ستم و اگر علتی غیر این هر دو علت بوده باشد برای چاره فرا رویت قاروره دریابند والسلام ایضاً حاجت روای احسن امروز همان حاجتم گلوگیر آمده است که کرم خواجه خوکردهٔ روائی اوست و من خوگر خواهش روائی او بالجمله آن حاجت را بالتفات فرمودن بسته و روائی بخشیدن است و گرارودگی آنرا همان تا رسته برهنگام دست داد مرسومهای بنده اندیشیدن ایضاً مسیحائی مانند رقعه رسان بخوری است که حال زارش دوش بگوش گرامی رسانده ام بوکه گر شرح حالش خود از زبانش شنوند و کنند انچه مسیحا را شاید ایضاً از هر چه گویم بهتر سلامت امروز گاه بازگشت از مدرسه گذر بزاویهٔ بینوا کردن است و بسکون نفسی چند دردلش

شنودن مع السلام ایضاً محسن حسین قدرسان میرسد و رقعه موسومه جناب قاضی صاحب میرساند
هر آینه داد حاجت روائی دادن است اعنی آن قدر انگاه داشتن گاه ورود جناب شان بخود
شان سپردن و پس آنکه هرچه جناب شان ارزانی دارند بعارمه بیت الله چون احتیاج بدلها رسانید
زیاده نیاز که دل گشته اوست جان مژده او ایضاً سیدی سندی اینک حمل و سبه بجلد
روان میکنیم بدین امید که ایکی از کارکنان سپرده آید و فرمان رود تا همگی رسید یک نوشته با دو انو بجز برآورد
و بهمه درین ورزش میرساند ایضاً بجواب رقعه مولف تعین عنایت بخشم بنام نامی سید
نورالحسن خان صاحب کالپیه سیدنا حضرت نورالحسن * انچه رسید از دو فقیت من انبساط بیم
نیابت حسن بنام مولوی افتخار احمد فرزند جناب مصنف مدظله سعادت
آثار از عمر و دولت برخوردار باشید دی که از شهر خدا ششم بود و نامه بهفته رسیدن نامه شما
چهره عالیها باز نمود همانا خبر مرگ ... حوصله ها آمد و هم بر رفتگان گریه ها و هم بر غفلت خویش خنده
آمد همیدون جز آنکه بهوای ... ع درسازیم دگر چه توانیم ساختن و غیر از آنکه بصبر و تحمل
بپردازیم دیگر چه توانیم پرداختن آمدم تا سر حرف دگر باز کنم هویدا باد که امروز سر دفتر مطالب
غیر ازین نیست که همانا هم رسیدن و دیدن کتابت ها تمهید اسباب سفر برخیزید و روز دوش
با چابکی نسوان سر بصفی پور کشید و اندرین خصوص درنگ را راس جمله خطیات شمارید و چون
بصفی پور در رسید باسترداد صحت زائله ام رنجه خویش کوشید و چنان کوشید که ملک تحسینها
برگوید و فلک آفرینها برخواند و چاره جو شوید از هر پزشکی که خواهید و تا پدیداری بهبود از سر سفر
و هوس تاختن بندی دامن کشان باشید و همانا این خدمتگزاری و تیمارداری را بهمین ذریعه کسب سعادت
انگارید که بهشت در قدم اوست و سعادت رضای من مستزاد بران نگاشته اید که صواب دید را
اعزه همه آنست که بی فراهمی یک ... روسیه کفت سهیمکان نباید کشاد همانا گر فراموش کرده اید این

سخن صد ره گفته مرا که میخواهم تنها یک روز دله گدایانه ساز کردن نه امیرانه قصری ساختن و سازِ سندی چنین گر بچه را که من میخواهم دو صد روپیه بل گوشه کم بسند است با لجمله حالیا باز گفته مرا اگر پند و یاد دارید تا دگر نشنید که تردید هیچ گفتار نا سره و نا سنجیده شما در دسر کشم و تهدید موقف سخن چند دگر گفتنی دارم آنرا هنگامی خواهم نگاشت که شما با مستورات از صفحی بار نیتوی خواهید رسید **ایضاً** راد لباء کم آخر عداوت با سعادت تا چند و نفرت از آدمیت تا کی وهمی دو نوبت ماجرای رنجوری جد بزرگوار خویش از زبانم شنیدید بیمارِ یکطرفه باری برسم عیادت هم گز نگردید و امروز جناب شان را حالتی عارض حال است که بیشتر بنزع روان گمان می رود و ما علینا الا البلاغ اندیشیدم دسته کلید را چند بیشتر جستم کمتر یافتم با لجمله اران نشان دهید که کجا نهاده است و اگر با خود برده باشید برقعه رسانا سپارید **ایضاً** سعادت نشانا شما کا اندیشیدم بمعنانی ظهیر میان و براه با قر گنج دارید تا گزیر تر از هر نا گزیر شمارید در میانه راه شمس الدین خوردن و اینچنین سان سخن در میان نهادن که بکرمه تعالی مقدمه خسارت شما دنخواسیرگی پذیرفت حالیا کرم را کار فرمایید یعنی کتاب هدیه نعت کرامت فرمایید و خرابی کعبه دلهای مشتاقانش بیش از ین و انداز بیش اگر بحالی شما در سپارند با خود آرید و اگر نه هند علت نادادن در یابید و باز آیید و بمن باز نمائید تا بعد از ین هر چه شایسته پندارم بکردار آورم **ایضاً** نام و نشان من نخستین رقعه رسا نشان دهید از نام و مقام مردی که دی آن ساعت آورده بود و زان پس بر خبرید و شتابید و هر سو هم مرا بجنگ آورید و بمن رسانید تا امروز یک نوشت بخرید آورم و فردا براد نوش ریزان دارم **ایضاً** روح و روانم شما و خدا اگر نور الدین در روی شما حرفی جز بلهجه قرس بسر آید چنان پابندش ز دو کوفت که تا قیامتش از یاد نرود و شبانگاه تنها کاسه دال با چاپاتی نانِ تنک

۱۰ باز نمودن بیان کردن ۱۲
۱۱ آن ساعت ہندی گھڑی ۱۲
۱۲ مرسوم ای تنخواہ ۱۲

۱۳ زادبوم ای وطن ۱۲
۱۴ شما و خدای شما را قسم خدا ۱۲
۱۵ در روی شما روبروی شما ۱۲
۱۶ نان تنک ہندی چپاتی ۱۲

نذر یا ده باید فرستاد و جامه های شما که چاشتگاه گاذرش آورده بود ایک برقعه نشان
سپرده می آید **ایضاً** روح روحم - رقعه ها باد و رقعه دیگر و پنج روپیه بال و انی می کشاید
هر دو رقعه را بمکتوب الیها توان رساند و روپیه را بخش توان کرد بر بیچاگی خواران باستانی
نه جدید و علت این نقص از نسوان باید و باید مطلوب ازین خواهد رسید و بیشتر با گمان می
برم که از بردن شادی بچه و برخوابه زحمتها کشیده باشید پس اگر این گمان من غلط نباشد خاطر
نشان کنید تا فرستاده آید و درس سر اول را بر همه ناگزیر با مقدم توان داشت و روح
ناتوان مرا بهر آن انتظاری بود اختصاصش انگاشت توفیق حسن عمل بر مزید باد **ایضاً** روح
روان من آخر این چه بیداد است و جفا و چه خارائی است و بیرحمیها که دو نوبت مزد تحریر
کتاب سر اول از نور احمد دهانیده اید و این هانیدن را مدت بیگاه و گسترش رفت و هنوز تحریر
طراز انجام نیافت هر آئینه از خدا متعالی برسید و بکاتب موکد شوید تا در عرض ورود بپایان
رساند فقط خطوطیکه بنام خانه زادگان رقم فرمودند - شادمانی احسن شان دنا
باشید که در عرض یک هفته بروان داشتن و نامه روانم افزوده دید همانا نخستین نامه وانماینده
دو معنی آمد یکی آنکه خانه شما را دنبلی چند در حوالی کاسه زانو سر بر زده است و چشکی نیست که از و
چاره جوئی کرده آید دوم آنکه پنجاه هزار خشت بثمن هیجده روپیه خریده اید و دومین نامه چهره
کشای این وید آمد که دیگر پنجاه هزار خشت بخریدا ورده اید و بهایش هنوز نگزارده اید باجمله
آمدم تا پاسخ گزار نگاشته های شما گردم در پرده دعا ناد که آن دنبلها اگر هنوز نضج نیافته است
زالو باید چسپانید یا همان ادویه منضجه را که معلوم نسوان است ضماد کرد و اگر ریم کرده است
بیخته برگ نیم و شهد و نمک باید بست و اگر بستن برگ نیم قروح از ریم پاک شده باشد
مرهم اربع عناصر که بیشتر ها در خانه ساز یافته است باید ساخت و نهاد و زین چاره که نشان داده

۱ روح ای راحت ۱۲
۲ جاگی خوران باستانی ای وظیفه خواران قدیم ۱۲
۳ شادی بچه و برخوابه یعنی لحاف دو تک
۴ سر اول نام کتاب ۱۲
۵ دیگری ... یکه زیاده
۶ خانه زادها ...

نیکوتر آنست که از مولوی فرزند علی صاحب چاره خواه شوید که اندرین فن دستی رسا دارند و در
رسائی فکر از جملگی پیشکاران آنجا برسر آمده اند و اگر این هیچ نتواند انجام پذیرفتن رخت بصفی پور
باید کشید و ثمن خشتها در عوض همین هفته بذریعه کاغذ زر روان میکنم یا خود میرسم و میرسانم
و ماجرای من جز اینقدر نیست که بهفتمین این ماه گریبان چاکری را به پنجه استعفا چاک کردم و از آن
تاریخ هر روز میخواهم که بدان سو قطره زن شوم اما هر روز عائقی تازه دست در پیش دارد تا کام ناکام
توسن عزیمت رانی میکنم و از جمله آن عوائق یکی فرمان جناب والد ماجد مدظله است که بروز دوم
این ماه سایه ورود بدین بقعه گسترده اند و با عزی سید اعظم علی جای خیر و این پیام توان رسانید
که کتاب شما را با جان برابر برداشته ام و دارم و حالیا نزدیک است که بشما در رسد خاطر فراهم
جمعیت دارید و با عزی هادی حسن بگوئید که حقا از فکرت چاکری شما غافل نیم و اگر غافل
باشم کافر باشم اما چکنم که گشود هر کار وابسته بهنگامی داشته اند ایضاً - جان احسن جهان احسن
امروز که بیست پنجم از شعبان است و روز آدینه افتخار احمد بسواری ریل از اینجا روان شدند
و یقینی است که پیش از رسیدن این نامه بدانجا در رسند از انجاکه بی پروائی خمیره سرشت خودشان
است چه عجب بل باور دارم که از رسیدن خویش خبرم ندهند و مبتلای بلای نگرانیم دارند
لاجرم از شما خواهم که همانروز رویت این کتابت از رسیدن شان آگهیم دهید و هم بیاگاهانید
از رسید اشیائیکه بدستیاری شان فرستادستم و فهرست همگی آن فرستاده ها بخاتمه این
ورق نگاشته می آید و دیگر آن خواهم که از جملگی رسند رجه فهرست سه روپیه بدل مستحقان کرده آید
وام و را از آثار آن پدیدار آمده است که در عوض همین امروز فردا وصله جاگریم از هم بگسلد و
جاذبه آبشخور عنانم بسرزمین دیگر کشد ایضاً جان سعادت تویی که بیستم رمضان بود در رسیدن
نامه شما خاطر را هم براحت آشنا کرد و هم شکفته اند و در راحت نیازی بشرح ندارد و حقیقت

کلفت بنگر بسا الفاظش ابهه کاو کاو نظاره و جگر کاو یهای اندیشه بخواندن درنیامد باری
خدا ئرا چنین حروف بمن ابجد خوان نگاشته باشید روز دوم عید الفطر باخرج مطلوب روان
میکنم با خود بدان سو می پویم نفس الامر این است که لطف اقامت این شهر باید محبوب شمرد رفت
و خود آن لطف یکطرف از هر طرف هجوم کلفتها دیدم و می بینم و از اینجاست که تا بدینجا رسیده ام
وقف این آهنگم که از اینجا پای بر چینم و سر بر یاری دگر کشیم امّا تا اکنون بر وائی این خواهش را علتی چند
در تعویق داشت باری حالیا این علتها برخاست و معوقها برافتاد نزدیک است کان آهنگ
رنگ امضا پذیرد انشاء الله الاحد ایضاً جهان سعادت قربان باری رحمت باری تعالی
و تقدس که دی بفور رسیدن ضرورت نامهٔ شما چهار قطعه نوٹ بچنگم در آمد و هر یکی از آن بیست
بیست روپیه پس از آنجمله دو قطعه اندرین ورق فرو می پیچم و روان میکنم خدا را بر عم روش پیشین
یافته اش بفور یافتنش بر نگاشتن است و بهمان سرکاره رساننده نوٹ سپردن یک دو
پول سیاه بوی بخشیدن بلا بد موکد شدن که بهمان وزلبسر رشتهٔ ڈاک در رساندنش تا باشد
کز زود آزرحمت انتظار وا رهم و زان پس هر دو نوٹ بجا مانده را بشمار روان دارم و نیز تا گزیر
اندیشید نگاشتن این خبر را که طبیعت خالهٔ شما پس ارسال علق چه پایه بسبکی گرفت و از بهبود
رفته چه قدر باز گشت و آرامگی زر هر دو نوٹ پنجر روپیه با اهل استحقاق توان داد و بس
ایضاً جانمن امروز بر رسیدن نامهٔ شما نیک وا رسیدم که هنوز بچهٔ هستید شیر خواره
و بر اثبات این دعوی خویش دو برهان آورم استوار یکی آنکه یافته نوٹ پس مرورد
چندان مدت بر نگاشتید که اندر روی آن یافته بایستی بمن رسید و از در دا انتظارم حسابی بر نگرفتید
یعنی پروای آن نکردید که آخر شوربخت فرستنده نوٹ چند زحمت انتظار خواهد کشید دوم
اینکه از زبان خامهٔ شما تنها این دو لفظ فرو چکید که نوٹ رسید و از شماره زرش اشارتی

ف۱ پای پیچیدن گرفتن از جا رسیدن
ف۲ معوقها برافتادن موانع دور شدن
ف۳ یافتن بمعنی رسیدن
ف۴ بجا ماندن باقی ماندن
ف۵ ارسال علق ارسال پیسا پیدا شدن

وکنایه نرفت تا بازدانسته که این رسید آن نوٹ ست که در ماه جمادی الآخری
فرستاده ام نه رسید آن نوٹ که در شهر جمادی الاولی روان کرده ام ونیز تواند شد که نوٹ مرسله
در نوردراه به تبدیل رود بدین منوال که بدل کننده نوٹ ملفوف را برگیرد و برجای آن نوٹ
کم بها گزارد پس خود انصاف دهید که این هنجار بیهوشانه و کردار کودکانه از چه بشعر و خبر گزارست
حاصل از نفیها آنکه خدا را خود را واپائید و هوش را غنا نداری کنید و بعد ازین قلم آورید
پاسخ این نامه را نحویکه حاوی باشد شماره آن روکگی نگاشتنیها را ونیز بیاگاهید که یک یک
خشت از که خرید شد و بچه نرخ و بکدام محله و همه آن خشت کجا نهاده و نگاهداشته آمد و مزد
انتقالش چه قدر پول بخرچ رفت ونیز نشان بدهید از نام و قبیله آنکس که چون بجهبو بسمل گرفته
و کاسش یک هفته سر آمد که یک طاقه تارکین سفت خریده ام و سه تا بره بالاکش ساز کرده
بجاپه گر سپرده ام و طرازهای نیکو بوی نشانداده پس هنگامیکه چاپ می یابد ازان لبناسیفرستم
با دو توپ نین سکه نا شوی و دو جفت پا افزار نقره دوز و دو جفت در اصیل و چهار جفت
درساخته و دگر مطلوبهای نسوان انشاء الله المستعان بنام میر اظهر علی وکیل
آرزوی آنست که کفیل میر اظهر علیصاحب وکیل سلمه الله تعالی و ابقاه وبن شوند و گروه
وقایع پس از سپاس و ستایش کرمی و همتی که در کارخانه بدو شان کرده اید و سکینید گزارش کرام
که کمابیش دو هفته گزشت که مهربانی نامه شما ورود فرما گشت هم شگرف راحتی بخاطر فیرد
رسانید و هم از رسیدن هر دو نوٹ آگهی بخشید هر دو نوٹ باقیمانده که طلبیده اید حقیقت
حالش جز این نیست که زان هر دو تا نوٹ یکی در ساختگی جامه های سرمائی من و فتخار احمد
بخرچ رفت و دوم بفروخت درآمد و از جمله زرش نخرو پیه بضرورت مصارف روزانه
خود برگرفتم و پانزده روپیه بجناب والد سپردم فنانکه جناب ایشان بوق گفته من ازان

بمقداران جنفی پور فرستاده باشند و نیمه از آن یعنی هفت روپیه و هشت آنه با یک اره بالاپوش
بخسر خانه شمار رسانیده باشند حالیا آهنگ آن دارم که چون ماه حال سپری شود مرسوم‌های من بکفم در رسد
نیمه از آن بخانه روان کنم و اگر دهندگان دانش تعلل کردند تنی چند وام خواهم کرد و فرستاد علت
از تنخواه فرستادن این است که نیمه تنخواه در خوردنی و دیگر ضروریات من و افتخار احمد بذل میشود و سبب
خوردنی من و افتخار احمد خود بکام آنست که میانه غذای این دو اندر بار خیلی اختلاف و تفاوت
بسیار است و زبن و پزندگان اینجا از طبخ آن دیار یکسر نابلد و متعذر اند دوم آنکه بعلت علاجی که
دارم همه پرهیزانه میخورم و سرانجام پرهیزانه بخانه غیر دشوار بود و دو هفته گذشت که ناگرفت
ضعف بمر دامنم درگرفت و با همه چاره گریهای گوناگون هنوز رنگی از بهی پدید نیست و از آنجا
که رنگ آهنگ وطن را تباراج شکستن در دام و حیرتی دارم که با همه تقاضاهای تحریری من
و اقتضای موسم زمستان زیرجامه سقرلاتی من به دستیاری افتخار احمد بمن فرستاده نشد همانا
علت این غفلت جز خود رفتگی و بیدانشی نسوان نیندیشد دیگر زد سخن کوتاه اکنون بوساطت
جناب والدم باید فرستاد نام مولوی سید حبیب الرحمن احسن آنجلم سنگین تر در
خواهم فردا صبحدم بمجلد سحری شود رد بر گرانیدن شان این گرایش بجائی نتواند رسید بی یارگری
التفات گرامی زبان و آن التفات عبارت است از التفات فرمودن از آن به فرزندی آبادین
عنوان که هم درین مسم بگوچیان فرمان تو دنیا سپیده دم همانم که بگرامیکده در رسم و بی آنکه بخواهش
اجازت محمل خواب رحلت ملازمان گردم نشینم در و بمنزل مقصود بهم والسلام ایضا
مطالع احسن هنگامیکه شامگاه رخ نماید فرمان گرامی بجا می آورم آنی بسر می شتابم و سعادت
حضور حضرت لاوک نیاز فرا می اندوزیم انشاء الله الاعظم و مطلوبان دیگر را بشرط واخورد بهمنانی
خویش می آرم والسلام ایضا جهان دانش و بینش سلامت اینک اله ساعتی بجدت

روانی می یابد و صورت حالش اینکه مردی بیعش آورده است و بهایش هفده روپیه باز نموده
پس اگر رای زرین بنکوئی و شایستگی آن فتوی دهد کف بخریدارش کشایم والسلام ایضاً
دردمندان ملال دار رقعه بردار از در دیهلو طپان باید چاره اش رقعه رسان بگیرد و شرح چاره
اینکه بهاندم رسیدنش به پیشانی ایمای شریف رگزنی حاضر آید و همیائی می بفزود گاهش دپیوند
ورگ باطیفش بزند والسلام — بنام نیاز احمد خان تهانه دار کرمفرمایمن نخستین دل می پرسید
که مقدمه دیروزه از هم گذشت یا نه و پس من می پرسم که افتخار احمد دو روپیه بهر خرید پنبه بشما سپرده است
یا نه و آفتاب گیره اگر هنوز نخریده باشید آهنین باید خریدن نه چوبین چه هر که از همدمان هست آفتاب گیره
آهنین را ستایش کنان هست والسلام ایضاً خانصاحب کرم اینک آگهی طلبان انجمن
شده اند و آنچه بباید و بانیازی ایشان آموزنده قوانین نثر طرازی شوید والسلام ایضاً
یکه تاز عرصه دلنوازی سلامت اندر اینم بحکم ضرورت میخواهم سر محله باقر گنج کشیدن
بوکه زود بار سال یک منزل بر نشستنی یکه کامروای مخلص شوید والسلام ایضاً خان والا شان
السلام علیکم امروز سه کرت بجلوه گاه شما رسیدم اما خاک بر سر و باد بر کف برگشتم اعنی دولت
دولت دیدار یکسو با همه پرس و جو نشان از یعنی نیافتم که نسیم گرایش ملازمان بکدام محله
وزیده است باری وای بر من و دیده طالب دیدار من والسلام ایضاً داد رس دل
احسن سلامت دو شبگاه همسایه زده است که دو دار از دو بار هم برآورد و بفرض محال شاید اگر
آن دو دکارم تمام نکرد حاشا که شور و غوغای شبا روزی زنان ستیزه کار آن بنگاه امان
بالجمله رمقی و زود بقرار داد کاشانه دگر گری خانه احسان آباد باد ایضاً صاحب
طلب خیر طلب اگر بحکم ضرورتی بوده باشد اطلاعی از ناگزیرای خویش که نهفتنیست و میداید
برگسسته بخدمت در رسم و بر بگیرازم بخدمت شاه صاحب علیک السلام ورحمة الله و برکاته —

بنام شیخ اکرام حسین جناب اخی معظمی که هر آئینه در مانگر در دلم آمده اند بر بگزارم نخستین سلامی که دل

او یخته اوست و پس آنچه وداد از نهاد و قسم بر انگیخته او و آن چنین است که در نخستین هفته این ماه دو

نامه بنام نورچشمان نگار کردم و بدستیاری چاپار روان داشتم و پس آنگه بتاریخ ششم و قطعه

نوٹ که هر یکی حاوی بست روپیه بود بجوزه ارسال در آوردم و تا امروز که بست و پنجمین این

ماه است بجواب هر دو نامه از جانب نورچشمان صدائی برنخاست لاجرم کف امید بدامن کرم

آن برادر میزنم که خدارا بهماندم رسیدن و نگریستن این ضراعت نامه نورچشمان را پیش خود بخوانند

و پژوهشگر شوند که آن نوٹ و نامه ها بشمار رسید یا نه و اگر رسید کدام علت عنانگیر آمد که هنوز

بنگارش پاسخ آن نامه ها و رسید آن هر دو نوٹ خامه فرسا نشده اند پس بجواب این پژوهش هر

از زبان شان فروچکد بخامه حقایق رقم بسپارند تا باشد که دوش جانم از گرانی نگرانی سبکی

پذیرد والسلام — بنام والد ماجد جناب مصنف زمین ادب بوسیده بعرض

حضرت قبله و کعبه مدظله العالی میرساند که شوال را بست هفتم بود و قدسی صحیفه ورود

بیضا نمود و فرمود هم جان انتظاری مژده خیریت را سرمه تسلی در دیده کشید و هم از حالش که کعبه

دولت جانب لکهنو آگهی بخشید اما آگهی غیر تام چه اشارتے ازین حقیقت نرفت که این حالش

از چه راه نقش بست و در ضمن این عزیمت چه معنی بوده است اگر تنها دیدار برادر کوچک پیش نهاد

خاطر بود چه ضرورت داشت و چه سود و اگر غیر ازین بود اعلام بخشند و آنچه مشت خاک مرا در

طلسم حیرتے افگند این است که لا از آنحضرت التفاتے بمشاهده کاشانه تو نفرمودند و بر تحقیق

این بی التفاتی دلیلی است نمایان که از حقیقت حالش حرفی بورق فرو نریختند همانا باور

بود که قدسی بندگان گاه سایه بر رود بدان بقعه می افگنند بالضرور گاهی چند خرامش سیر باید و بر سر

گذشت و خوب آزاد می باشند و باصلاح نظم و نسق امور متعلقه تعمیرش می پردازند چنانکه شیوه

بزرگانست و تیره ستر گان است و فضلو میان هرگاه بجای باش خود زنگ ورود میریزند عرضه دگر
حاوی خبر ورود شان بوالاخدمت روان میکنم خاطر عاطر همدوش جمعیت باد ایضاً جناب والا
امروز آغاز وقت عصر بود که غذا کردم و هنوز آن غذا در معده نشکسته است و نه آثار خبر میدهد
که بی شب سر آمدن انهضام پذیرد لاجرم عهد کردم که امشب لب بخوردنی نیالایم پس غایت ازین
اطلاع انکه آنحضرت طعام هنگام خود تناول فرمایند و انتظارم نبرند و سفره و کاسه چینی که دی با جلوا
و نقدان بها بخدمت رسیده بود بعرضه رسان سپارند زیاده حد ادب ایضاً حضرت
قبله و کعبه ام امروز دم آفتاب بورود گاه ملازمان حضرت رسیده ام و آنحضرت آنگاه بحلاجا جا داشتند
دم را ضرورتی دامنگیر بود لاجرم نپائیدم و اینک جای آرام بکاشانه جناب میر صاحب دریچیده ام
بجک صلاح نامه ها و چاپه ها چشم که فرمان دو تایکی از آگاهی طلبان خیزد و عرق شیر باندازه
پنج توله از قرابه برآورده و شربت آلو بمقدار شش ماشه اندرو هم یار کنند و بمن رسانند وگاه ازینجا
نشسته ام و پس وسه آن برمی خیزد و بدانجا میرسد جامه های چرکین مرا بوی حواله توان
فرمود و در خصوص پختن کشری بهوماش صبحدم بطباخ موکد شده ام غالبا بوالاخدمت
رسانیده باشد و یا بعد ازین در عرض همین یک دو ساعت برساند و اگر کشری ورآورده
باشد کارمندی را توان فرستاد و طلبید و زلال آو بخارا نیمگرم توان آشامید نه سرد و نه
جا بتا که آشامیدنش سودی نبخشد و چیزکی از بهبود برروی روز آورد زیاده حد ادب۔

بنام نامی حافظ سید احمد صاحب عواطف پناه تاریخ دوم شهر سال بود

که از علاقه جاگر بهار برگشتم و روز سیوم چون تمنای حضور انجمن عرس حضرت مخدوم الملک
قدس سره دل از کف برد از عظیم آباد برون تاختم و فوز عظیم وصلت منزل مقصود که عبارت
از سرزمین بهار شریف است دریافتم فردا تقریب عرس بپایان می پذیرد پس فردا بازمنم و راه

عظیم آباد با مجلد شبانگاه و زر روانی آنطرف نگرامیکده جناب مولانا امین الله صاحب جاد ستم کم
شرفو میان چهره و رد فروختند و باز نمودند کردی پاسخ نامه جناب حافظ صاحب از غازیپور در
رسیدنش خود دیده ام و خوانده حاصل مضمونش پرسش است از دو چیز یکی کیفیت استعداد
شما در علوم عربیه دوم کیفیت دستگاه شما در اصلاح خط و هنوز پاسخ این استفسارها از پیشگاه
جناب حافظ صاحب روانی نیافته است انتهی کلامه غایت ازین سامعه خراشی آنست
که خامه حقایق رقم آن مطاع اگرنه هنوز بپاسخش جنبش پذیر شده باشد رنگ جواب بدین
رنگ توان ریخت که فلانی پیش از علاقه سخن سرائی شش ماه در مطبع نگار خطاطی علاقه چاکری
داشته است و کتب منطقیه و معنی و بیان بیشترها درس داده و مبید بود و علم و عمل طب از استادان
این فن کسب کرده و چشم دگر اینکه پاسخ این قم ها ندم که از بر مکتوب الیه در رسد بنامه سیاه
توان نگاشت تا باشد که زود از فشار انتظار رستگاری یابم و عنوان کرم نامه را بدین
نشان مطرز توان فرمود که بعظیم آباد محله لودیکٹره مکان شیخ نثار حسین صاحب الی آخره
دیگر گزارم اینکه دلپذیر سخنی که خریداری آن چهل جلد رقعات احسن را که برکاب طلازمان
روانی یافته است احق تری از جناب نوریا صاحب تواند بود چه اندرین رقعات
کلمه جناب مستطاب جز با نام نامی شان نگارش نیافته است بالجمله پس فرمودن این دلیل
نمایان همگی آن کتب بجناب شان تسلیم کردن است و بهایش بحساب سه نسخه یک روپیه برگرفتن
و دلیلی دیگر از آن روشن تر این است که از همگی اعیانیکه نام نامی شان اندرین نسخه ثبت است
بعضی بیست جلد و بعضی چند سی جلد بسبب تحریک سلسله ابراهم مشتری گردیده اند چنانچه مولوی
فخر الدین صاحب نکهت تخلص بیست پنج جلد خریدند و بهایش در دم بگزاردند زیاده ستم
پاس کرم اگرچه بیرون حوصله سپاس آن کرم بدان ماند که کسی بهوای صید شاهبازی زند

والسلام- بنام داکٹر صفدر حسین صاحب جناب ڈاکٹر صاحب کرم قباب
سلامت- تمنای مریض همه آنست که تبدل داروی پروزه امروز داروی تپ ارزانی
داشته آید بعلت آنکه وی پیش از پریروز تپ کرده بود و تا شام محموم بود و السلام- بنام قاضی
رضا حسین صاحب کرم پناها- اینک خواهش است که این نیایشنامه را موجب
نگارش است یکی آنکه هرگاه قدسی ملازمان از بنارس بهمایونکده خویش پرتو ورود فگنند
علت اختیار سفرم از زبان و بیان یاران خویش دریابند دوم آنکه عازمه حرمین شریفین را
باعطای زاد راه موعوده یاریگری و دستگیری فرمودن است زیاده نیازی که دل داند و
والسلام- بنام شیخ حاتم علی سخا ؎ گوهر تو کان سخا آمده * نام تو حاتم
چه بجا آمده- دی آفتاب از نصف النهار برگشته بود که چاروادار رسید و اسپ پادیان
رسانید و علت دیر رسی بدین رنگ تقریر کرد که هرگاه بمقام جسر کلان رسیدم اسپ پادیان چنان
سکندری خورد که بیخودانه برزو افتادم و زین سقطه حالتی فرو گرفت که تا یک ساعت
نا با مرده بودم و پس آنکه چون لختی بخود آمدم تا آنجا که نگاه در رسید اسپ پادیان را ندیدم
لاجرم با همه رمیدگی نیرو در طلبش بهر سو دویدن گرفتم تا پس ساعتی آنرا بروستائی گرفتار
کردم و بدین شتافتم تمام شد داستان او و حالا بقیه داستانم بشنوید که چون هنگام رسیدن
نا گرفته وقت روانیم از دست رفته بود دستار عزیمت بگذاشتم و مهتر اسپ را بحکم آنکه خسته تر از دلم بود
رخصت بازگشت ندادم و امروز خود روان نگردیدم را علتی غیر ازین نیست که این آمدنم
بلکهنو بغرض کسب دولت ملازمت جناب والد بود و نیک دانم که امروز جناب شان
رخت بکانپور کشیده باشند پس اندرین حالت نقل و حرکتم چون سفر ریگ روان ناسودمند
نمود والسلام رقعه بنام میر علی حسین جامع فضائل اربعه سلامت- اندین

۱؎ آفتاب از نصف النهار برگشتن یعنی دوپهر بگذشت ۱۲
۲؎ چاروادار یعنی سائیس ۱۲
۳؎ جسر یعنی پل ۱۲
۴؎ سکندری خوردن ... ۱۲
۵؎ ...
۶؎ مهتر اسپ یعنی سائیس ۱۲

آن کرامت فرمودن رموعود کرمی است که تا من منم و زمزمهٔ شکرش - بنام میر
ظهیر الدین صاحب جان ایت - دو ساعت است که جای دارم نزیبا کده
جلوه بیا نصاحب و دیده برام جلوه افروزی شمار او غایت دگر از نگارش این کاغذ پاره
آنست که آگهی بخشند از گرایش خاطر یعنی اگر پیش نهاد خاطر باشد خود اینجا آمدن و رنگ
تعلم ریختن خود اینجا انتظاری باشم و اگر خواهند بجلوه گاه خود طرح آن افگندن خود بدانجا در
رسم والسلام - بنام سید اعظم علی روح حسن - غالبا گمان برده باشید که آن
برای نام وعده را از خاطر برانداخته و راه عذر بیهوده حقا نه چنین است بل رنگ حقیقت
این است که همانا و زرسیدن نوای مطلب بگوش یاران در کشیدم تا ایشان به تنها شنید
و تکاپوها داشتند و دو سه پیام آوردند اما زین گذر که احدی ازان فراخور شان شما نبود
پس سر کردم تخفیف سخن شک نیست که در عرض همین هفته عشره صورتی شایسته نمایان
میگردد و همانم نمایش بذریعهٔ نگارش بشما آگهی داده می آید زیاده دعا خیر - بنام
مولوی سید یاور حسین صاحب لاد احسن - نه زین رهگذر که دومین ماه
از جا کریم با پایان نیز برفت بل بحکم سنگین ضرورتی عرضه گرم که به تحمل دردسری حضورتم را
درمانگری فرمایند اعنی ماهیانه این ماه دوم از مختار صاحب فراچنگ آورده فرواید ستیاری
پسر شان بمن ارزانی دارند والسلام - بنام شیخ تراب علی فالمنة لله که پس
از عمری بخاطر خاطر درگذشتم و بیکتا نامهٔ نامی سرفراز گشتم پس از عمری دلت را با محبت آشنا
کردی کرم کردی وفا کردی عطا کردی بجا کردی مهربانی بنیاد دو روز است که تپ کرده ام
و از سورت عرضش انمایه حواس بر جا ندارم که پاسخ حقایق مستفسره شما را نجو یکه تمام عیار باشد
برگزارم لاعلاج گزارش را وا میگذارم بزبانیکه پاره از بهبود رخ مینماید تو که پورش بیچاره گی

پذیرفته باد — بنام مولوی امان الحق صاحب مولانا السلام علیکم برگزاردنیها
نه القدر است که در حوصلهٔ وقت تواند گنجید لاجرم وامیگزارش نه هنگام دست داد
دولت حضور خدمت و همانا این دولت بچنگم درست آید بتاریخ یازدهم ذیحجه انشاء الله تعالی
ونیز خاطر اندازم که بعد ازین پای نگریم خبر بجوار والا کده اشکرم آمده‌ام تا در سازم بشرح نیاز
که از نگارش این عرضه دارم و آن این است که مسئلهٔ نقشبندیه ظهر ورق هذا را همانا در رسیده
مطرز بفتوی فرموده بعرضه رسان بسپارند والسلام بنام مولوی افتخار احمد
زندگانی من — سر دفتر نگاشتنی ها این است که مکتوب هذا را همان آن رسیدن و دیدنش
بنظر یکان یکان از کرمفرمایان من بگذرانید تا دریابند که احسن غریب الوطن و رسوم
از روانی بسواد وطن پیوست و بعلت سرسمگیهای ناگزیر سفر بینوا و دگر سورت حللی که وارد
نتوانست کتابتی جداگانه بنام نامی هر یکے ازایشان برنگاشتن وغالبا که پیش ازینکه او بوطن
نیاید و بر می افزایم در خدمت با عظمت مولانا شاه سید امین الله صاحب این عرضه که
نسخهٔ کتاب مدینه نعت از دست دشمن دین زود برآوردن است و بدین عمل خیر بسا مومنین
را بکعبه رحمت رسانیدن و همچنین درباره بیع نسخهای بجا باینده کریمانه کرم را کار فرمودن است
و زین سپس هر سال بهایش واد حاجت روائی دادن و نیز بر روان داشتن سود دولت زیبای
خویش هر هفته خوشدل فرمودن و بخدمت فخر احسن رشک شوکت جناب مولوی سید حبیب الرحمن
جودت گزار شکر سلام واین پیام توان شد که احسن نکوئی خواه را هر آن بده براه رسیدن
نتایج افکار خویش بیندارند زیاده اندر نخصوص چگویم که خود از طایفه دانش پژوهانید و
دانش پژوهان نیک دانند که الوقت سیف و الفوت حیف و نیز ستمگان فرموده اند کار امروز
را بفردا نتوان افگند حاصل آنکه در هر هفته دو سه جا به همان قاعده که فرا گرفته اند بسلک
آموخته اند

موزونی توان کشید بمن فرستاد و تهیدستی و قلاشی لازمهٔ غزل و بی روزگاری میگوید
که درباره سرعت بیع مجلدهای دیوان بذل التفات تام فرمودن است و به دوست مهربان
نیاز احمد خان پس سلام مسنون و شوق دیدار روز افزون توان گفت که حقا نگارش
کتاب موعود را از یاد نداده ام همانا زود است که سوادش پایان پذیر گردد و بخدمت شما
روانی پذیرد انشاء الله الاحد ختم شد داستانیکه به تفقد فرمایان مرا بایستی سرود آمدم بر
سخنهائیکه با شما دارم هویدا باد که همه آن نقدیکه در کیسه من بود هست همانا رسیدن نگاکار
واجبی ام و وام طلبان تسلیم یافت و نزدیک است که جملگی زیور نسوان بفروخت در رود
و با اینهمه دوش جان از گرانی فکرت ناگزیر با سبکی نپذیرد پس نظر باین حالت شما را باید
اندران کوشیدن که همگی کتابهائی که بشما سپرده ام زود فروخت پذیرد و بهایش بمن رسد
تا باشد که گوشهٔ از حوایج برافتد و نیز آن باید که شاهر وجد امجد خویش زود بچنگ آرید و
بخدمت مولانا صاحبش رسانیده در دم بمن نامه بنگارید که حاوی باشد مژده این
رسانیدن را تا بند فکرت ادای وام شان از دلم برخیزد و از همگی گله های بی پروائی شما
یکی این است که نسخه سراول تا هم روانیم بمن نسپردید و دوم اینکه پس رسیدن اینجا پدید
آمد که از جمله آن یکصد روپیه که بپایمردی شما در شهر ربیع الاول فرستاده بودم همگی پنجاه
روپیه بوالده خود رسانیدید نه بیشتر بیش از آن باری همه چیز تم کاین مایه دستیازی
چه معنی دارد سر شکوه برطرف از خواهشهای من یکی آنست که تا خاک نشین وطن و از رنجوری
و تعطل واماندهٔ و لگدکوب کلفت و محن هستم زر ماهانه جد بزرگوار خویش همان آن چنانکه
بمن فرستاده باشید و بخدمت جد امجد خویش برگزارید که این طلب من بر سبیل وام است
هرگاه رنجوریم لختی بیکاهد پای بسنگ آمده را برفتار می آورم و بجائی میرسم و پیش از هنگام گزیرا

این وام را بر میگزارم انشاء الله الاعظم خاطر اقدس لبریز جمعیت باد دوم آنکه رقعه موسومه

مسیحاه را که بورق نافرومی پیچم سید زنگ بوی باید رسانید و بیشتر پاپیش وی باید رفت سوم

راه دلدهی خاطر جوئی باید گزارد و ناگزیرهای متعلقه تعمیر مکانش را روائی باید داد و اندرین

روائی حبیبی نیاز احمد خان صاحب را انباز خود باید داشت که دوستدار اند و همت مردانه

دارند ایضاً عصای پیری من کتابی بنام شما نگاشته و بر سبیل چاپار روان داشته ام

و غایت از فرستادنش از فرستادن این نامه جز طلب شما نبوده است نیست یعنی همانا هم رو به این

راه از طرف بیدار دید و با خود آرید چگونگی ساز و برگ تعلیم نظم و نثر را که از جمله اینست یکی سر اول دوم سفینه

زبان سوم اوراق تمهید و محاورات حال چهارم رساله ترکیب نگاشته دست خاص من

و نیز ناگزیر اندیشید آوردن آن چار دو مجلد از فرهنگ را که نزد جیو میان صاحب است و حکمت

طلب شما غیر ازین نیست که از رهگذر عروض ضعف بصر و تعدی نزله و تراکم امراض دیرینه تاب و

یارای تعلیم نثر نیست عجب که شاید در نفس خسته ام نمانده است زین رو میخواهم که شما را بجای خویش بر

گمارم و خود بهر چاره جوئی سر بلکهنو کشم ایضاً برخوردار من — اینقدر خود رفتگی و اینمایه

دیوانگی که بجواب دو نامه ام و مکاتبش و اژده مدعای لابدیه مندرجه آنها تنها اینقدر نگاشتید

که دو نامه رسید و دگر هیچ یعنی بپاسخ آن مطالب حرفی نه کنید همانا اکنون شما در رشد که جا

از جوش جنون قرطیافته در آئی بجائی رسیده اید که در خورد خطاب نمانده اید لاجرم عنان

که پاسخ آن مطالب لابدیه چرا نگاشتید و نخواهم که آن هر دو نامه را از رف بگیرید و پاسخهای آن

مطالب یک یک بمن رقم کنید البته بحکم مجبوری امروز اینقدر رهی نگارم که خدارا کالای ناروا

مرا نزد و دهن وان کنید و آن عبارت است از کتابهائیکه به مولانا سید امین الله صاحب سپرده ام

و نیز خدارا ناگزیر اندیشید فرستادن آن فهرست را که مفتتح است بلفظ الا و فرستادن آنهمه مطلوبهای

برادر کوچک نیاز احمد خان یا حافظ مبارک علی صاحب باز خورید و تملق بگوئید که بیشتر با مردم
از وطن شما می آیند و میروند چشم که این مطلوبهای والدم را با کسی از اینان بسپارید و موکد شوید که
زود بغازیپور در رسانندش بجای باش مولوی عبدالاحد صاحب وکیل که از اعیان آن شهر
این یاراند — و مولانا صاحب اگر رقعات نگاشته دست خامه مرا نزد نهند نقلش بردارید و بمن
فرستید تا بسلک انطباعش درکشم مطبع اینجا — و با خود برش در سفر مغرب تا هنگام ملاقات رئیسان
بکار آید و اگر خود رفتگی فرصت نه بدهد نزد مغلانی بروید و بگوئید که والدم بکیر تهیدست بوده اند ورنه
نخستین از وطن پیش شما میرسیدند وزان پس قلم براه غازیپور بگراشتند و تا بغازیپور رسیده اند
بیچاره گری ضعف بصر خویش پیچیده اند و سرشار این آهنگ اند که در شهر ربیع الاول بدید و آید
شما در رسند خاطر همه تنگ برجا دارید نه اندیشه ناک والسلام — بنام مولف جناب مولانا
دی از نگارش حافظ صاحب پدید آمد که بست و نهم مجلد دیوان مملوکه من مع مرسله خود شما
بخدمت آن مخدوم در رسید از انجا که درین بلده فراوان مردم بخریداریش ... شتند و دیگر چنین
موقع بیعش دست نداده بود و نخواهد داد امیدوارم که همانا هم رسیدن این حاجت نامه حافظ مبارک
علی صاحب را پیش خود خوانده پژوهشگر حال عزیمت شان شوند تا اگر درین دو سه روز عزم وطن
داشته باشند کتب مذکوره را بخود شان سپارند و بفرمایند که بوطن خویش رسیده و از انجا بی نهاد
بغازیپور روان دارید نزد حسن و اگر تحریک سابق الوصف درنگی داشته باشد کتب مذکوره را به ...
ڈاک روان فرمایند بشرط آنکه کیست محصول ڈاک بیش از یک و نیم روپیه نباشد و اگر بیش ازان باشد
ارسال کتب را در شکنج تعویق داشته از مقدار محصول آگهی بخشند تا بعد ازین خصوص طلبش رنگی دیگر
ریزم والسلام ایضاً جناب مولانا — رسیدن کتب چگویم که چه آیه شرمنده عنایتم گردانید
... نت که تا مشت خاکم جنت جان است گردن جانم از بار این کرم نمایان خمیده تر از طاق خواهد بود

الهی این کرم فرمائی تا کرم نامدار جهان است زیب جهان و چون کرم ممدوح جهانیان باشند آدم تا
پاسخگزار شوم مرمضمون طلب اجزاء باقیمانده را اما بحکم ضرورت گستاخانه برمیگزارم که همانا درباره فرجام
پذیری سواد این اجزاء درنگی که رفت همه از بی التفاتی آن مخدوم روی داد و برین معنی دلیلی است
نمایان که اندرین نوبت پسین رفتن بعظیم آباد چند کرت واگویه آن اجزا بخدمت درمیان نهادم اما بجوابش
از لبهای گهربار حرفی فرو ریخت و نیز همدران قرب چند باره خواهشگر مقابله آن رقعات شدم که فتحا اگر
بخدمت رسانیده بود اما سامی خدام ملتفت نشدند و نیز جا دارد اگر گویم که مخدوم گاهی بطلب آن
اجزا نامه بنام این ننگ انام روان نفرمودند لاجرم برود اد این اسباب و علل دگر سببی که بسر
انجامش داشتم بدم سردی بدل شد و حالیا که امر بطلبش فرموده اند نتوانم شرف امتثالش اندوختن
چه از رهگزر انبوهی تعلقات چاکری آنچنان تنگ فرصتم که فرصت دیدن و شناشیدن دشواری میشود
و از فراوانی شفقت تعلیم آنقدر سراسیمه و کالیوه باشم که اگر نادرة خواهم نامه بوطن کردن نام و
بدیر یاد می آید و دلیلی روشن تر از روز بیست بر تنگی فرصت و خود رفتگی من که امسال بشمشین باخته
مقوله حضرت سعدی علیه الرحمه را کار بسته ام که فرموده اند ؎ زن تازه کن خواجه
در هر بهار * که تقویم پارینه ناید بکار * سخن کوتاه همینکه پس ۹ روز از اینجا بار می بندم
بوطن باز میخورم بیکبار بنقل و نظر ثانی اجزا گره می شوم و در آغاز ماه شعبانش بدستیاری چاپاک
بگرامیخدمت روان میدارم انشاء الله الاعظم و عجب نیست که اندرین سفر نخستین بعظیم آباد و در رسم
و چه خوش باشد که همچنین شغ دور سیده و پذیرفته باد بجناب قاضی صاحب و حاجی صاحب سلامی
به نیازی که سرمایه نازش نیازمندان است و رقعه که اندرین نیایشنامه فرو می پیچم ترقب که بپایه
دست التفات گرامی بمکتوب الیها رسیده باد اگر بعشر گرده چه میان جا دارد و پاسخش غرا چنگ
آورده درجواب این نیاز نامه که یارب زود رسیدنش بکام دلم رساند فرو پیچیده آید والسلام

؎۱ فرجام بمعنی انجام ۱۲
؎۲ واگویه بمعنی ذکر ۱۲
؎۳ دم سردی بی التفاتی ۱۲
؎۴ نامه کردن کنایه از نامه نگاشتن و فرستادن ۱۲
؎۵ [illegible] ۱۲
؎۶ بوطن باز خوردن رسیدن ۱۲
؎۷ گره [illegible] از رسیدن ۱۲ کنایه از کمال شدن بکاری
؎۸ [illegible] سر رفتن ۱۲ دست یکی داشتن ۱۲

ایضاً سیدی سندی — گرآتش شوق فراهمی انشا همه افسرده شد که با آنهمه سرگرمی آمادگی
در میان نهادن عهد استوار اجزایش را با این جزء لایتجزی روان نداشتند و این همه یکسو
خود التفات نفرمودند نگارش پاسخ ضرورت نامه که در آخر ماه گزشته بخدمت فرستادستم بهر رنگ
علت این بی نیازیها جز یاد حضرت بی نیاز مباد اکنون که بنده مجبستم و زین التفات را از استغنا
باز ندانم بر حسب گرامی فرمان که از پرستارانش یکی دل و دگر جان است رقعاتی چند بنوردید ملتمسه‌ها
روان میکنم رسیده باد و در حال بمجموعه رقعات درج پذیراد و چگونگی من این است که در آخر ماه گزشته
از تنقیه دماغ فراغ ورزیدم و وقتا این آهنگم که پس گزاردن دوگانه عید اضحی رهگرای الله آباد
شوم و آبرجویم چاره ضعف بصر از کحالی که چهره حال نگارش بگرامیخدمت وانموده بودم و پس
آنکه کار ابتدای ضعف بصر بپیر دارم راه غازیپور فرا پیش گیرم والسلام — بنام نیاز محمد خان
جاعه دار دوست نامهربان من — مراسم عرفیه بر طرف آخی گله نا یاد آوری [illegible] دوستانه
شوق و فراق نسرایم تنها از حقیقت اثری که فسون محبت شما در من کرده است سخن میرانم
در پرده ممانا که هرگاه داغ دوری شما بدل برداشته از عظیم آباد بیرون تاختم حالتی پدیدار آمد
که گوئی حوری از کفم بدر رفت و چون پس چار ماه بعظیم آباد رفتم اتفاق افتاد بی جلوه جمال
شما بهر کوچه و مکان که گزر کردم چنان نمود که گوئی بکام اژدر در آمده ام والسلام — بنام شیخ
امید علی تهانه دار حیرت تخلص بر ضمیر الیت تخمیر اعزی منشی امید علی روشن از
روی مهوشان باد که تر دامن حسن امروز جا نگاه غبار دامن سرزمین موضع بهت گانون گردید و پیش ازین نگارش
رقعه‌ها انا که بسیر راه نیوتنی بشود اما بسد حسرت حسرت چیست با این همه قرب اتصال [illegible] تنها
ور موجب این سیدن چیست بیرنگی طبیعت از رنگ زار اشبوهی امراض گوناگون که از آن همه یکی
ضعف بصارت دوم اختلاج قلب سوم آنکه اگر گویم شنیدن را خون بگریند آه آه [illegible] تا

اگر ممکن باشد و هم دانائے ایمنی باشند که خدمت استاد زکوٰة دولت و سرمایه ترقی اقبال بود یک جا به پایه
بوساطت اجیری این ها کنند و این هدیه در نیوتنی این رسد والسلام ـ **بنام مولوی نظام**
الدین شوقی رشک طالب ذوقی المتخلص شوقی سلّمکم ربکم ـ دی محبت نامه و قطعه تهنیت
ریخته کلک گهرریز شما از کف قاضی اقبال الدین صاحب یافتم و بر سطر سطرش گشتم و دانستے
که اگر زلف محبت همخوابه شما را کمند گردن جان شودی از ان خراب آباد نقل و حرکت اتفاق افتاد
هزاران همچو عرفی در رکاب شما دویدندے زیاده چگویم که بند بعاشق جز گردگان گنبد نباشد
و تا بدین بقعه رسیده ام دو نامه بنام نامی حکیم حاذق صاحب نگاشته و روان داشته ام
امّا هنوز پاسخ آنها از طرف شان هوائی نوزید شایسته آنکه هماندم رسیدن و دیدن رقعه هذا
چگونگی این قضیه را گوش آشنای حکیم صاحب گردانید والسلام ـ **بنام شیخ موالی حسین**
شورش شاگرد جناب مصنف شور عالم سخن حرسکم الله عن نوائب الزمن ـ رقعه
زیبای شما با چامه دلربا رسید گرانمایگی زبان و ترکیب و شایگانی مضامین هر یکی از ان تنها
سخن شناسان این دیار را معترف بآموزگاری شما گردانید و همانا این اعتراف را موجبی دگر بلکه
استادی النست که زین پیش بیشتر باحت سرعت تعلیم شما را از زبانم شنفته اند و نیز شریکے از تلامذه شما را
که نامه بنامم نگاشته بود نظاره کرده با جمله یکے از آنان که از توانگران این دیار اند طلب شما را
بارسال زاد راه از من آرزو کرده اند و من بخود ان قرار داده ام که تا مقدمه تنخواه و زاد راه دلخواه انفصال
نپذیرد زبان بهم پیچ و نامه بطلب شما ننگارم و چون حالیا سخن از جاگری شما در میان آمد زیبا نپنداشتم
که حسب الوعده کرایه ریل از کیسه خود بشما فرستم و شما را بخوانم همانا اگر خدای عز و جل راست می آرد
عنقریب زاد راه شایسته بشما سمت روانی سیمے پذیرد و جاگیش شما بعنوان نیکو بدین طرف
صورت پذیر میگردد فقط رقعه **بنام نامی مولوی سید بدر الحسن صاحب** قبله دل

---

[1] چاره پیچیدن ـ چاره پیدا کردن
[2] بر سطر سطرش گشتن ـ بخوبی خواندن
[3] همخوابه ـ زوجه
[4] زبان دادن اقرار و وعده کردن

هرچه تمن تا پردهٔ چشم انتظار بود که رقعهٔ عالی ورود فرمود هرچند یادم که با حامل عرضه خود بسر شتابم و
پیمای کعبهٔ دیدار تشریف گردم تا بحکم مصلحتے که فردا در حضور عرضه خواهم داد سکون را بر حرکت مقدم
داشتم دیوان مطلوب بحامل سپرده آمد رسیده باد رقعهٔ بمنشی محمد عاشق بلیغ تخلص عزیز
جانم — تا رفته اید دیده از دیدن و گوش از شنیدن گله دارد شایسته آنکه زود رنگ مراجعت بریزید
و اگر سببے گریبانگیر نقل و حرکت بود ازان آگهی بخشید و غایت دگر از مقدم شما آن دارم که جزوے
از نظم و نثر شما از شما بر گیرم و از این سفر دکن با خود برم و با عیان انجا بنمایم زیاده دعای خیر

بنام مولوی سید محمد عسکری تحصیلدار رسه نامدار عالم بر هستری • مولوی سید
محمد عسکری — دی آغاز وقت ظهر بود که بمنزل مقصود در پیوستم و حسب مضمون گرامی ملازمان
در عرض همین دو سه روز بریاستگاه دکن بر می شتابم انشاء الله الاعظم عما... لیکن این
روز جز ساختگی ملبوس نیست و اینک کر و عده در... می نهم که پس پایان پذیری این مهم باز
بگرامی خدمت وان خواهم داشت انشاء الله تعالی زیاده جز درد حرمان خدمت چه بر گزارم

بسم الله الرحمن الرحیم

لخت دوم رقعاتیکه بفرمایش دیگران رقم یافت

عرضی — جناب عالی
مد ظله المتعالی روز حرمان خدمت را شامگاه بود که قدم بالا آباد گذاشتم و شب را سحر کرده بطرب
دخانی طرح رکوب افگندم و عصرگاه به بنارس رسیدم و فرود آمدم بکاشانه یکی از اعیان و پس
ساعتے از ورود دم چون پسر او بحقیقت تعلیم من وقوف یافت بنیابانه خواست تا از ادا قاعده
شعرگوئی در آموختمش ازانجا که ذهن رسا داشت فوراً در دم غزلے موزون کرد و خیلی شادمان شد پس
چون بین تعلیم و تعلم رابطه یکدلی میانه هم نیک استواری گرفت سخن از فرمایشهای قلبی گاه
درمیان نهاد و گفت که سفارشی از دوستان قدیم و صمیم من است و دی انجا بیگاهی فته است و رود

بدینجا بازمیرسد انگاه سرانجام این فرمایشها چنانکه خواهید بذریعه اش زنگ تواند بست بوساطت
دگری پس نظر باین شمارا باید بخورواندن بیچاپائیدن لاجرم گفتارش را ازانجاکه بکردار آوردنی بود
کارستم ولیس بخرو زعرضه دگر خواهم نگاشت اندروی صورت حال معروضه اشت زیاده
حدادب — دیگر آسایش جان برادر — آفرین بر سلامت فطرت و اصابت فکرت شماکه
ازمیانه وکلا کسی را برگزیدید که کارنامه دانش پژوهان و بارنامه[۱] کارآگهان ست اسنادمطلوب
بدین ورق فرومی پیچم رسیده باد — فقط دیگر — قبله من و کعبه من — درزمانیکه مرا سنگ گزیده بود
بزرگانم بامید بهبود[۲] دو نیت کرده بودند یکی آنکه بترتیب محفل میلاد شریف اندوز شوند —
دوم آنکه چار صد مسکین را طعام بخورد[۳] دردهند بالجمله اکنون که پیرایه دوری[۴] در بر کشیدم پیش نهاد
خاطر بزرگان آنست که فردا از وفای هردو نذر بپردازند[۵] بدین عنوان که پیش از نیمروز از طعام مساکین
فارغ ورزند وپس گزاردن نماز مغرب قرأت میلاد شریف افتتاح پذیرد و بساعت نهم کران
پذیر گردد و بعدش کاسه های شیربرنج بارباب انجمن بخش[۶] کرده اید حاصل عرض افسانه آنکه دلا
حضرت نفسی پیش از مغرب بوده آفتاب نمود خویش سرم را بآسمان سانند و بشرکت انجمن میلاد
شریف ذخیره حسنات فرا انبارند زیاده حد ادب — دیگر برادر گرم گستر اعلی الله شانکم و
ارفع مقامکم — عمری بسر آمد و روزگاری بپایان رسید که رسیدن خیریت نامه در مانگر درد
بیتابی دل نگردید یارب العیش خبر فراوانی نشه سور و سرور مباد و چه خوش باشد که با مژده عافیت
احوال خویش حقیقت این معنی هم آویزه گوش آگهی گردانند که جناب حکیم صاحب خیمه از وطن بیرون
زدند یا نه واگر زدند چند تن را از هموطنان بهمرهی برگزیدند و رخت بگوالیار کشیدند یا بریاستگاه دگر
وازانها کدام بود وازتاریخها چندم[۷] که خودشان را نقل و حرکت اتفاق افتاد و زان پس بمنزل مقصود
کتابتی فرستادند یا نه واگر فرستادند طرازش[۸] چه بود و در زمانیکه حکیم صاحب اندرین قصبه جا داشتند از مکتوبی نگاشته

۱ بارنامه: [illegible]
۲ بهبود: صحت
۳ بخورد دادن: [illegible]
۴ دوری: [illegible]
۵ پردازند: فارغ شوند
۶ بخش کردن: تقسیم کردن
۷ چندم: [illegible]
۸ طرازش: [illegible]

آفت جان فتنهٔ جهان سلامت ـ برگ حنای مطلوب در ظاهر بصحابت حنّا باغبان و بمعنی
بوساطت دل خون‌چکان رنگ روانی مے یابد چون آه عاشقان رسیده باد زیاده جز این بیت حالی[1]
چه برطرازم ؎ صف رنگ لاله بهم شکن ہی جوش گل بزمین فگن * به بهار دامن ناز زن سے حنای
دست نگار ما ٭ دیگر صاحبا دیریست که میر صاحب در انتظار شما نشسته اند و نیک دانید که ؎
تیغ هندی خنجر رومی * نکند آنچه انتظار کند * دیگر صاحب من ساعت شماران[2] انگشتها تاراج
فرسوده گها رفت و زود است که خود ایشان از فرسایش انتظار تا رنگاه دیده عنقا گردند[3] پس اگر زود
(ای فنا شوند)
بر سر وقت انتظاریان نمی رسید بر مزار شان خواهید رسید دیگر حضرت ولی نعمت دام دولته
و ابد اقباله[4] را نوید که امروز دگری هر دو مقدمه متدایره چون سکه دولت و اقبال بنام قدسی
بندگان زن وه آمد و حریفان کافر ماجرا خاک بر سر و باد در کف[4] خاک بیز راه مساکن خویش گردیدند
(کنایه از دعا علیهم)
و بنده بهبود خواه فردا دم آفتاب سعادت حضور سے انبار دو[5] کام و زبان البشیر بی شکرانه عذوبت
(حاضر شدن)
آگین میکند انشاء الله الاحد دیگر[8] از طرف مردی بزوجه اش رقم یافت
کمند گردن[6] جان و طوق گلوی جهان سلامت جستجوے پردهای دیده عنقا اعنی طاقه های[7] گلبدن
(بمعنی دل)
مطلوبه شما خوار تر از خار م گردانید اعنی سه روز پیهم خاک بازار ها بیختم و رنگ پژوهشها چون ابرو
خود ریختم اما توپی نظر از های[8] که فرمایش شما بود بنظر در نیامد کنون سزاوار آنست که با خوان خود
(ای منقش نگارینه)
بر نگارند تا اندران ناحیت که خود شان جا دارند بر جویند والسلام دیگر عالیجاها در غدیر شمالی لب
آنقدر بجا نمانده است که سیرابی کشتها بسند شود و کشاورزان[9] نیز از نابودگی آب نالان تر از
(کافی)
تندر[10] و گریان تر از سحاب اند و استادگی باران چنانکه هست پیدا ست و نمایان پس اندرین حالت
(رعد)
اگر زود بکنند و سه چاه فراخ فرمان نمی رود زراعت همه گی سپر تباهی[11] میشود و عاقبت خسارے
بزرگ زیانی سترگ رخ مینماید و نقل کاغذ وصلها قی غالبا تا فردا پیای در رود[12] با لجمله پس

[1] بیت حالی بیت مناسب حال ۱۲
[2] یعنی ساعت شماران گویند گنتے انگلیاں گھس گئیں
[3] ای ناپدید شد و معنی همیشه ناپدید ۱۲
[4] باد در کف کنایه از ناکام و تباه ۱۲
[5] انبار مراد می اندوزم ۱۲
[6] این القاب بحق طنز و عتاب وارد یعنی بمناسبت مضمون قصه ۱۲
[7] طاقه تهان ۱۲ [8] طاقه یعنی تهان (تهان) رخت ... تو پ مرادف طاقه ۱۲
[9] کشاورزان کاشتکار ۱۲
[10] تندر بضم تا رعد ۱۲
[11] سپر پامال ۱۲
[12] بپای رفتن یعنی ختم شدن ۱۲

پایان پذیری با مطلوبهای دگر سمت روانی خواهد یافت و ماجرای سر بر گشتگی و تمرد
کارپردازان مستاجر از زبان عرضه رسان بمعرض پیدای رای عالی خواهد شد زیاده حد ادب
دولت بیدار پرستار باد - دیگر عالیجنابا گواهان رالعزم آنسو برانگیخته ام و انتظار رسیدن نفاذ
فرمانم تا بسیار زیختگی ازان آگاهیده شوم همگنان را روان کنم و نیز بر رای قدسی بندگان پنهان
مماناد که بیمناکم از گریزپری و فتانی حریفان یعنی مبادا رنگی فرو ریزند و رنگ سرگرمی و آمادگی خود
شان برگردانند زیاده حد ادب دولت و اقبال پاینده باد - دیگر صاحب من - درد انتظار مقدم
شما از و دست که جان بلب رسیده را راهی ملک عدم گردانید پس اگر خواهید که نه چنین شود عنان
گسسته تر از باد و بها بیائید - دیگر جناب حکیم صاحب ذوالمجد والکرم بقراط خدم سلامت شبانگاه سه زده
بودند که بروفق فرمان گرامی سر از بالش خواب برداشتم و حبهای مسهل فرو بردم با دو جرعه
عرق روباه تربک و دم آفتاب بطلوع آشامیدم اما تا اینزمان که نه زده اند دستی اجابت نشد
و کمابیش نیم ساعت است که اندرون شکم حرکتی ریحی جوشان گشته نان است و زین رهگذر
جسمم با روح یکسر پراگنده و پریشان است حاصل عرض پریشانیها آنکه جان بلب آمدم علیکم
دوران وسے - دیگر یوسف کنعان صدق و صفا سلامت - دی هم گرگ را سر آغاز نو
کرده گرفت خواب از چشمم پرید نخستین چه دریافتم نفخی و قراقری در شکم و بعدش هنوز پاره از ساعت
نگذشته بود که دل بهم خورد و دلشوری عجیب شتلم آورد تا آنکه شکوفه کردم و برخی از پاره
گوشت برون بیخت و بعدش تقاضا شد به بیت الفراغ رفتم دستی سترگ اجابت شد هر چند
زین اجابت طبیعت لختی سبکی پذیرفت اما ضعفی پدید آمد که دانستم مگر روح پرافشان میشود
پس چون حال خیلی دگرگونگی گرفت بپالکی نشستم و بر شفاخانه رسیدم و حکیم صاحب را
تکلیف امر نسخه فرمای دادم و بتجویز جناب شان سه کرت باب گرم قی کردم نخستین کرت

۵۲ روبراه یعنی عن شبهات
۵۳ دم آفتاب
۵۴ شکوفه کردن یعنی قی کردن
۵۵ تقاضا شدن حاجت پایخانه معلوم شدن
۵۶ بیت الفراغ یعنی پایخانه

بزرگ تکه های گوشت برآمد و مرّت دومین کوچک پارچهای گوشت بدر زد و سومین نوبت تنها
آب فرو ریخت پس چون از استفراغ فراغ شد همه سبکدوش برآمدم تا آنکه خواب نور آورد خفتن
در ساختم و بساعت هشت بیدار شدم و شامگاه چیز خوردم و تا اینم حال نیکو دارم الحمد لله علی
احسانه و کرمه — دیگر از طرف شخصی به هم‌خوابه اش نگار یافت — السلام علیک رنگرز میگوید که رنگ
شاره میتوانم برید اما بعد ازین رنگی که دلپذیر افتد صورت پذیرفتنی نیست بل خود این پایه زیبائی
که هست رنگ خواهد باخت پس حالیا برنگیکه ایما کنند بنا گرفته برگفته آید و پرستار شما که نرخ آهن
سیر روپیه پنج آستار میگوید بگوئیدش که ثمن از من بسپرد و آهن بنرخ بازنموده خویش بخرید آورد و نیز
بعد ازین پا افزار من است سر شوریده او والسلام — دیگر مخدوم بی پروا ازاد کرم — نامه شکبو رسید
از آنا بصحابت بیم آهو تفسیر است تا آنکه نامه سان وحشت تواناتر پیش ازانکه عنوانش کشاده باید
تقاضای زشت گفتن گرفت که پاسخ ثابت بن تسلیم کنید من زینهار لفافه راست نخواهم کرد حاشا
انکه شتابزدگی آن وحشی نگذاشت که قدره از چرک پرداخته اید تا آنکه اوبه مطلوبه در همان قدر گذاشته
آمد و درهم بوی سپرده آمدم تا سخن از عاملی دگر راندم همانا همه حیرتم و از دل حیران آئینه در پیش نفسم که
گرامی ملازمان گاه عزیمت نزاد بوم چرا از نظاره پرستان رخ نهفتند و رسم خیرباد نگزاردند اگر اندیشه
تراشند که گر از مانعی اندیشیدند برگوئیش که بگو کیست آنکس که مانع میتوانستی شد باری گذشتم از بازخواست
و آمدم بر گزارش ماجرای خویش درپرده میاناد که هنوز از بیداد نزله حالتی دارم زار و تجویزهای
رایم از انجا که علیلم کارگر نمی شود و هم درین بقعه چاره گری نمی بینم که کف آرزو بدامنش در زنم ناچار
بر نزاری گالیوگی و دست و پاچگی من بخشود نشت یعنی آگهی بخشیدن که تا کجا رو بدین سو می نهند تا اگر این
رونهادن بود و اتفاق افتد در خود را بدرود دگر که عبارت از امید هست در با گر باشم تا آنگاه که جلوه بینا
بلده ریزند و اگر هنوز منزل عزم این طرف و رسوده باشد از حضرت عزرائیل چاره جو شوم — دیگر

رافت پناها بیگ باز گردانده همانم رسیدنش بفروشنده وا زده آمد و قیمتش سه روپیه هشت آنه

از وی پس گرفته و برقعه رسان سپرده آمد و فروشنده وانمود که بهای خریده های خانصاحب

همگی یازده روپیه و دوازده آنه بوده است ازانجمله ده روپیه یافتم و هشت آنه بپاس خاطر خانصاحب

واگذاشتم حالا یکروپیه چار آنه بهای خانصاحب بجا ماند انتهی کلامه زیاده نیاز — دیگر مهربانا

ناصیه سائی پا انداز انجمن معولد تشریف فروغ چهره ایمان من و بجا آوردن فرمان سامی بلا زمان

سرمایه نازش جانم و با اینهمه اگر از کسب این هر دو نعمت محروم باشم باور توان فرمود که عایقی سنگین

گریبان گیر آمد و آن اشارت است بدو معنی یکی نگون طالعی و رسیده بختی دوم گرانی زنجیر ناگزیری

و نیز اندرین موقف اگر آیه **ولا علی المریض حرج** را عذر خواه وا ماندگی خویش آورم غالبا

که آن عذر رخ بغازه پذیرفتگی روشناسی پذیرد بالجمله پوزش مجبور بر دل نازک گر مقر ناگرانی نکناد

دیگر جناب اخی معظمی دی سنگین ضرورتی گلوگیر وقتم آمده بود و وقت سکون و قرارم یکسر بهم زده

وامروز آشوبش چنان تسلیم کرده که از هوش و آگهی گردی نمانده ورنه در تصور نگفتنی که در عین مرحمت

خراشش بر تابند و بر سر وقتم رسیده درماندگی در دان ضرورت شوند — دیگر دیباچه کتاب هدایت سلامی

کتب مطلوبه پردار روائی می باید و بهایش هفت روپیه قیمت دارد و این قیمت کمی نتواند گرفت و نیز

مدت ادای آن بها از یک هفته بیشی نتواند یافت والسلام دیگر جانا من فراق یک هفته شما بدترم

از مرده صد ساله گردانید و با اینهمه بحکم ضرورت نتوانم آرزو کرد که از آن بقعه قدم بیرون نهید و بدیدار

خویش چشم را نوری و دلم را سروری بخشید اینک پنج روپیه بهر مصارف شمار روانی می یابد رسیدش

برسانند اش توان سپرد — دیگر جان برادر چون بسرم از چنین مردی گاهی بجا آوری خدمتم از جانب

طرفی فرو گذاشت و مال دریغ نداشت بل شایان حق شناسی آنست که دوام دولتش را از خدا بخشنده

خواهنده باشم و در همه حال و همه دم بر نکوخواهی و پاینده باشم و اگر اینچنین باشم کفران نعمت کرده باشم و خسران

۵۱ باز گردانده ای پس گردانده شما ۵۲ وازدن واپس کردن ۵۳ ... گردیدن آن

۵۴ ...

۵۵ ...

کفران برده باشم — دیگر دوست بی پروای من آخر اینچه بیوفائی است که با همه تکرار وعده استواری آن بسوگند نه هنوز بفرستادن جامه که سفرما شدید و نه بروان داشتن نامه روان افزا شدید علت این نامهربانیها اگر نه بیوفائیها است شرحی و اعلامی تا پیوند دل و بدگمانیها از هم نگسلد آمدم تا سخن از اصل جا رانم و آن اینست که جامه موعوده بصحابت رقعه رسان کرامت فرمایند که سد راه جان بلب رسیده آرزو همان تواند بود والسلام — دیگر عاطفت پناها — طبیب مهربان ما هیچ آنجهان کرمت و بیماری همچو من بیمار محبت و وعده استوار ارسال درمان میانه و هنوز آن وعده از زیور وفا دور و بیگانه هر آئینه علت این نامهربانی همه رسیدگی طالع و واژونی بخت من است دگر هیچ دیگر جهان دانش و بینش سلامکم اگر خواهید که شما را سرخیل دانایان روزگار دانم و نام شما بالای نام افلاطون نگارم بشتابید و حکیم صاحب را بزور حکمت زبانی و بیانی زودتر با خود آورید و پس احتباس نبض و رویت قاروره هر دو رنجور نسخه ها که حکیم صاحب بر نگارند بمن فرستید که بعد ازین انتظام سه کار بر عهده من است یکی بخرید آوردن ادویه دوم ساز کردن آنها سیوم نوشانیدنش برنجوران ان شاء الله المستعان دیگر جناب حکیم صاحب امروز وعده دوشینه را طراز وفا بخشیده نیست یعنی تخم نیل از خانصاحب گرفته به بنده التفات فرمودن والسلام — دیگر قبله و کعبه ما از خلد برین باسفل السافلین یعنی از ان قدسی انجمن بدین سرزمین رسیده ام آنچه از انبوهی مکاره من می بینم هیچ بد اندیش مبیناد و زیرکه با میدپردازش مقدمه رنگ پور بیدل در آمده چون نقد عمر رایگان رفت زیاده ازین چه گویم که چها بر گذارد می اگر بیندی از حواس خمسه بر جا داشتمی فقط دیگر بنام احباب چند یاران طریقت را بشارت که ـه خانه از روی کسی شد همه روشن اینجا به جلوه مهر دهد ذره روزن اینجا یعنی دی شامگاه حضرت مولانا ظله سپر تو ور و د خورشید نمود ظلمتکده فقیر را فروغ شرف بخشیدند والسلام دیگر مهربانی پناها اینک حکایتی تازه بچشم گوشه چشمی بر میگرازم گوشی که امروز چاشتگاه مردی سترگ جثه از در هم در آمد و در پیشطاق خانه بیائید و بی آنکه پرسش رود خود را مغربی در جمعی چند که

یکی از ان گشتی بود نیک دانا و توانا و انمود انگاه جز یک صندلی که از خانهٔ تنگ چشمی بسیج آمده بود در صحن خانه نبود
گفتمش که برین صندلی بنشین او همینکه بنشست صندلی بار چشید و راه بر تافت تا آنکه در دم بانگ طراق از
اطرافش برخاست حاضرین مکان هر چند گفتندش که یکسو شو نشد عاقبت بیک چشم زدن تختهایش
یکسر شکست آنگاه برخاست و راه خویش گرفت بالجمله اجزای بجا مانده صندلی بدین امید بخدمت فرستاده
می آید که بمنصب تختهاے نو آنرا سازندی بخشیده تا شام کرامت فرمایند تا باشد که ازان تنگ چشم
شرمساری نبرم والسلام دیگر شکسته نواز تراز مومیائی سلامت ــ دست شکسته دگر مومیائی
همانقدر میخواهد که دی از دار الشفای کرم گرامی یافته بود و وانموده است که انبه هاے بنگاله پریروز
خوابانیده ام هرگاه میرسد میرسانم نخستین بحضور شکسته نواز والسلام فقط دیگر مخلص نواز ا ــ در دیگه
دی مفاصلم را فرو گرفته بود امروز چنان افزایش گرفته است که از رفتار بیچاره شده ام ورنه
بحکم ضرورتے که دارم خود بسامی بخدمت رسیدمے بالجمله جرم زحمت دهی عفو فرموده
همراهی بسیر وقت این بیمار محبت در رسند و اگر هجوم کار راه سد راه نیل این کرم باشد الهی بخشند
تا بهر رنگیکه تواند شد افتان و خیزان خود دولت حضور خدمت گرامی دریابم و مرحلهٔ عرض کروفی
در نوردم والسلام دیگر از هر چه گویم بهتر سلامت ــ امروز پایان ساعت هفت بود که فاز
در گرامیکده شدم امّا بے کسب فوز عظیم دیدار گرامی برگشتم و همچنان اینک که غالباً آغاز
ساعت پنج باشد به شوق آمدم و همه حرمان سے روم بالجمله غایت از گزارش دیگر حرمان
جز این نیست که به همه شیوه کرم حاجت فقیر را یاد دهیاد ــ فقط عزّ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۸

نوشته بماند سیه بر سفید
نویسنده را نیست فردا امید

۵۱ ای یکسو رفتن ۱۲
۵۲ وانمودن بیان کردن ۱۲
۵۳ خوابانیدن بستہ ... پال دکھانا ۱۲
۵۴ میرسد ای پختہ می شود ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

تحفۂ شاهجهانی

جان و دل قربان حمد ایزد جل و علا و نعت سید الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم اما بعد نهفته مباد که این لخت سیوم رقعاتی را محتوی است که همه بر صنعت اسجاع منطوی است و این صنعت بر دو قسم است - یکی آنکه نثر تنها قافیه داشته باشد - دوم آنکه نثر با قافیه و ردیف هر دو باشد و این قسم دوم سه هیئت دارد - یکی آنکه ردیف در هر دو فقره موجود باشد چنانکه درین مثل مشهور هر که زن ندارد آسایش تن ندارد - زن و تن قافیه است و ندارد ردیف و نیز چنانکه درین دو فقره گلستان این چه حالت است که موجب چندین مخافت است - حالت و مخافت قافیه است - و کلمه است ردیف - دوم آنکه ردیف از آخر فقره دوم محذوف باشد - چنانکه درین دو فقره گلستان - طاعت موجب قربت است - و بشکر اندرش مزید نعمت - ای نعمت است مثال دیگر ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن - ای گفتن گرفت - مثال سیوم طائفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته - ای بسته بودند - سیوم آنکه ردیف از آخر فقره اولی محذوف بود چنانکه درین فقره - شوری در سر و سوزی در جگر داشت - ای شوری در سر داشت و سوزی در جگر داشت فافهم و بر گرانمایگی این صنعت دلیلی این است که بیشتر فقرات کتاب گلستان طراز این صنعت دارد - و علت این درازنفسی آنست که متعلمین از حسن این صنعت آگهی یافته کلام خود را بدان آراسته باشند - و نیز هویدا باد که این لخت سیوم تحفۂ شاهجهانی موسوم کرده شد تا شرف اندوز از حصول دولت نسبتی باسم عالی و نام متعالی حضرت سکندر رفعت فریدون مکانت غیث کرمت غوث معدلت ابر سخا بحر عطا فیض رسان عالم بالاتر از هر چه گویم جناب مستطاب **نواب شاهجهان بیگم صاحبه** کراون آف انڈیا رئیس دولاوره اعظم طبقۂ اعلای ستارۂ هند و رئیسۂ معظمۂ بهوپال ادامها الله

تعالی بالجاه والاقبال ۵۰ عزوشانی عجب خداداده‌ش + خلق گوید همه خداداده‌ش + خیر بالد
بجود زینت او + فیض نازد بجود ز طینت او + بادش ارزان خداشناسی و جاه + بحق لا اله الا الله
رقعه یکم بگراز جوش محبت جنون کرده ام که اینک ارمغان سفر ستم کاسه چینین و دیبا پارهٔ بقسطنطنین و خشتی
بگلشن و سنگریزه بمعدن آ عنی پنجاه دانه نغزک بمبئی بجناب مولوی محمد علی بلغه الله نهایات الامانی
وکفاه من شر کل شانی والسلام بالوف الاحترام ـ رقعه دوم صاحب من اگر این است تغافل
وانهماک به استغنا روزی مائیم وجوش سودا و خاک بیزی بازارها و شور طفلان بقفا و برجا پیرهن
خاک بازارها بر تن و از گرمی هنگامه دیوانگی من الحذر بر زبان هر کوچه و برزن یا دامن صحرا و صحرا
صحرا خار در آبله های پا و توسن م آهو زیر ران ۵۲ و فوج غولان برکاب اندر دوان تیت نے
نزدیک است که از تعدّی در هجران جان بر لب رسیده پرافشان شود و افسانه ها بستن
مژگان تمام گردد والسلام رقعه سوم بنده پرور ـ اگر پیام شما بشاه صاحب خواهم رسانید
بیگمان از من وی درهم خواهند کشید و من در نفس خود اینقدر تحمّل نیابم که چین ۵۳ ابروی کسے
برتابم رقعه چهارم محسن حسن ـ هر التفاتے که در کار اخی احسان الله سکینه بر از احسانات
که بر جان حسن می نهید الٰهی تا جهان است و کام را علاقه با دل و جان است هم کامران باشید و هم
کامروای جهانیان باشید رقعه پنجم جلا بخش جوهر سخنورے و جوهر آرای آئینه معنی پرورے سلام
امروز ساعت هفت بدولتکده جناب مرزا صاحب رسیدم و چکامه گرامی بجناب شان سانگ
سرتاسرش خواندند و بس ستودند و فرمودند که تنها ایصال این قصیده را کفیلم نه پیدائی علت
غائی را وکیل التماس دارم پیے ظهور علت غائی وابسته بیاوری تقدیر است کار بنده همین یک
سلسله جنبانیست والسلام رقعه ششم با یامین ـ تا اندرز مرا گردن نمی نهید محال است
آرزو شنید رقعه هفتم عنایت پناها ـ اگر عنایت علی و اگر احمد حسین است

بودن من وهر یکے از ایشان اجتماع ضدین است هر آئینه چگونگی اوقات ایشان از سوی ایشان
توان پژوهید وبمغز حقیقتے که دریافتنی دارد وا رسید والسلام بالوف الاحترام رقعه هشتم
چشم برادر چراغ برادر — رموزیکه از تقریر مدعا علیهم وا شگافته اید بذریعه نگارش نمود خاطرنشانم
کنید وآنچه از رازهاے آن من امروز دریافته ام هنوز در رقعه موسومه خانصاحب برطراز نهاده ام
بخوانیدش و دریابیدش رقعه نهم کام جان برادر — اگر اوج بخیگی را خواهانید نشیب وفراز
دهر را نردبان دانید رقعه دهم نامی برادر — گرامی برادر چنانکه آمدن کارکنان مهاجن بنشما راه
در کمین دارد رفتن کارپردازان شما پیش وے فتنه ها در آستین دارد وهمانا بسی برنمیے آید که این
آمد ورفت همه کف افسوس میگردد رقعه یازدهم چشم وچراغ من — شمار الهو ولعب مالش
نمی دهد ومرا فشار رنجوریها امان نمیدهد پس جای گریستنها است بر بیچارگانی که بر ما وشما
تکیه وپشت دارند وچاره کار خود را از ما وشما امید وارانند حاصل آنکه اگر بفور رسیدن این سواد
از ان سواد بیرون نمی تازید وبسر وقت بیچارگان نمیرسید وا رسید وجزم دانید که دست از کاشکے
یک قلم برمیدارم وبهای نرگاوان که بشما داده ام باز می ستانم رقعه دوازدهم دل دانا وپیشه
بینا سلامت — همانا دین حق مقام اداگردید که ستاجر ستم پیشه موضع رنگپور را زیر کرد
وسقط گفتید اگرچه بدین قدر گوشمال دلم تسلی آشنا نگشت والبته دلم فشکست ونیز دادگار آگهی داده
دستورانش را از آغال بدر کرده آمدم بلکه نخستے از حقایق اینجا برسرایم دی مقدمه رنگپور از
گذشت وبیچاره پتواری از حساب جواب وارست ومردی که بعلت انبازی قاتل بهمن
ماخوذ بود دی بزندان رفت وامروز بتواتر وقوع دوره های صرع که از مدتے عارضحالش بود از
جهان رفت رقعه سیزدهم بدل دریا بکف نیسان سلامت — همانا نه درسود کرامت فرموده اید
که حاصل صد بهره دکان مخلص شیرین بخشیده اید زهی عنایت عجب کرم حالیا منم وسپاس این نوازش

تا من هم رقعه چهاردهم کرم گسترا۔ دی شامگاه بگرامیکده رسیده‌ستم و چون آنگاه گرامیلان
زیب عشرتکده نبودند پس آمدم و امروز همینکه سپیده[۵۱] بزدیکی از اعزه هیضه[۵۲] زده بتیمارداریش[۵۳] اگرچه ناگزیر
نیامدی صبحدم بسیا بخدمت رسیدمے باجمله ازانجا که دیده عهدیده بحکم ضرورتے طالب دیدارست و
دل شوریده بفرمان ناگزیری وصلت را خواستگار گویم که یارب کشش این خواهش دودامن دوستان را
بسویم درکشد و ویرانه آغوشم را بجلوه جانان ورشش آبادان گرداند رقعه پانزدهم عزیز من
بامگاه نزدم آمدید و دیر بود دیده و باز رفتید و مداد مطلوب نه من خواستم و نه شما بمن دادید نخواستنم را
علت جز نسیان الا زمه کوفتهاے گوناگون نیست و علت ندادن شما اگر از دو بیرون[۵۴] نیست یکی آنکه
خود مداد نیاوردید بعلت آنکه آوردنش را از یاد دور دادید دوم آنکه مداد با خود آوردید و بمن دادنش را
از خاطر بردید[۵۵] باری بحالت وجود شوق نخستین مداد را برقعه رسان بسپارید و بحالت دوم
[illegible] بیارید تا بیاردش و بمن سپاردش رقعه شانزدهم هان ای دل تمنا بے پابوس
[illegible] بیشتر بشتاب و دولت حضور جناب مولانا مدظله دریاب و آداب بجا آور و دست
[illegible] تا مقدم[۵۷] بهار توام چمن پیرا بے این گلزمین[۵۸] نمی گردد و این گلزمین از سایه اقدام همه حتی ترام
[illegible] نمیگردد محال ست و وهم و خیال است که گل مقصود ما هواخواهان شادابی نزیرد
[illegible] القیا و کیشان و شناس آب و رنگی گردد زیاده حد ادب رقعه هفدهم جان برادر
[illegible] شما درست است اما درشت است و بیم میرود که اینمایه درشتی[۵۹] در حوصله حلم مخاطب نگنجد
[illegible] صاحب من ۔ آرزوئی که بخت آید بجائی نتواند رسید زین روگویم که بجواب اندرهم
[illegible] نشاید گردید والسلام رقعه نوزدهم صاحب من ۔ عبدالله باکالیجان
[illegible] ستان است اما بمعنے دیگر کس[۶۰] است یعنی آن شاهبازست و این کس هر رنگ که خواهید
[illegible] رقعه بستم صاحبا ۔ دو گرت بار وعده وصلت[۶۱] نهادید و وصلت یکطرف پیامے

۵۱ سپیده زدن کنایه از نمودار شدن سحر ۱۲
۵۲ هیضه زدن هیضه کردن ۱۲
۵۳ تیمارداری خدمت بیمار ۱۲
۵۴ از دو بیرون نیست ای از دو حال خالی نیست
۵۵ از خاطر بردن فراموش کردن ۱۲
۵۸ گلزمین قطعه زمین ۱۲

یعنی بعضی دعوی سرعت تعلیم مرا باطل خواهند گفت و بعضی سامیلا زبان را در بلادت ذهن کامل خواهند
گفت پس سخن این که بنده هیچکاره را بدر کنید تا از دو بار سبکدوش شوید یکی دادن زر دوم فکرت آموختن هنر
زیاده دعا خیر رقعه ۳۸ صاحب من - مگر در ملاقات نخستین از من گناهی دیدید که دگر مهربان نشدید یا خود مرا
دل آزرده یافتید که آزرده شدید چنانکه گفته اند ع آزرده دل آزرده کند انجمنی را * بهر کیف عزم دیدار تو
دارد جان بر لب آمده * باز گردد یا بر آید چیست فرمان شما * رقعه ۳۹ سلکم ربکم - اکثر لا اقل فرخواندن
بروز شما می آیند و شور تقاضای نشست بر می آورند هر آئینه باغ شمالی را رهن یا بیع کردن ست و بادای
پاره از وام مهر بر دهان آنان نهادن رقعه ۴۰ الحمد لله که رنجوریم دو شرف بخشید یکی آنکه پیکرم مهمتا تو
نرگس شهلای شما گردید دوم اینکه بپرسش حالم پرداختید و بوعده زیبا مقدم بنواختید الهی زنده باشید
و در جهان عیش و عشرت پاینده باشید رقعه ۴۱ قبله و کعبه - اگر خامه نوازش رقم را بستایشم آهین
رنگ ست جانم از دست خواهد رفت چه روزی بی محابا نغمه منصوری از دل بر زبانم خواهد رسید
و مردم مرا بر دار خواهند کشید یا چنان نخوتم خواهد گرفت که مردم بهجو من خواهند نشست و فردا صبحدم
و سجده حضور آن آستان انشاء الله المستعان رقعه ۴۲ جان مردانگی جهان فرزانگی بالای این قریه کنید
انچه اهل آیند رقعه ۴۳ در شکایت حیف که دریاد تشنه نوازی دریغ فرمود و دریغ که آفتاب در فروغ
گستری مضایقه نمود بو که ازین بیش تغافل در کار دوردستان روا ندارند و زود وعده را که در میان
نهاده اند طراز وفا بخشند والسلام رقعه ۴۴ جان برادر جهان برادر - تحمل زیبا و دلکش بود اما چندان
که کار برسوائی و بدنامی کشد رقعه ۴۵ روح احسن - امروز دگر داستان[۵] بمیان نزنید و در گشایش کار
فرو بسته ام چنان کوشید که تا زنده باشم در میدان شکرش تا زنده باشم رقعه ۴۶ صاحب من قفل مطلوب
استاد خیر طلب که لفرستادید تحاما کلید در ترقی درجات شما بود که گم کردید رقعه ۴۷ حضرت سلامت
از ازل زخم کاری محبت شما بدل دارم و بر جای مرهم نمک را طلبگارم وگرنه اینچنین هیچ دمی گله نبود

۵ (۱) من بیان بردن ستم بکاری شدن ۱۲

شما بجوی بر سرودے که بر بستان می افتاد دیده و دگر برخاستن را از یاد می برد و اگر شرح آن بیداد خواهد

گویم که از دل و اندیشه خود بسر رسید که روز آدینه بمنزل مرزا صاحب چه سخن در میان آمده بود و چه معنی طراز

استقرار یافته بود والسلام رقعه ۴۸ قبله و کعبه - نگذشتند مستاجران ستمگاره از ستمها سخت تر کی نکردند

بر مزارعان بیچاره بالجمله اگر زود لوای التفات ملاذ مآب آنحضرت بر سر بیچارگان سایه افگن نمیشود چه امکان

که بهد ربیناه فردی از آنها اندرین مرز و بوم بجا ماند رقعه ۴۹ عیش برادر - او را که از من پنج برده باید زود

داشتنش وا در روان افزائی بید رقعه ۵۰ ستاره حسن ستمنا آخرین گردش تا چند رقعه ۵۱ کرم پناها - در عرض

این یک هفته تا آرزونامه بخدمت روان داشتم و هنوز بوصول پاسخی خوشوقت نشدم همانا از آداب

آداب صحبت نیک آگهی دارم لاجرم گمان تغافل نبرم مگر دل که از سودازدگان است اینقدر

پرسان است که بر انداختن رسم نگارش را علت چیست و باریدن باران التفات را مانع کیست

رقعه ۵۲ صاحب من - دی دو رقعه بخدمت روان داشتم و تا ایندم بورود پاسخی جان نیافتم علت

این نامهربانی اگر نه بی پروائی است دگر چیست رقعه ۵۳ صاحب من - مردے نبود اینقدر زبون

زن بودن یاده چه گویم که گفتنی ها خود پیداست و بیرهن رقعه ۵۴ حبیبی و طبیب قلبی نیر رسیدن

گرامی رقعه دل غمین را راحتے رسانید که گوئی پریوشے از لکهنو بزاویه تنهائیم رسید و تنگ در آغوشم کشید

و هر چه خواستم چون بوسه بمن بخشید پاسخ آنچه بر طراز دیده بود دید اینست که دشمن هنوز در کمین است

رقعه ۵۵ ای انکه کشور ابلیست زیر فرمان شما و سراپای مردمی راست بر قامت شان شما اطلاع

بر می گزارم که روز سوم از حرمان خدمت بوطن باز خوردم و همین که از تنقیه فراغ می یابم بمشرق بر

شتابم و بعدش هر کجا قرار گیرم از آن قرارگاه و هم از علت قیام آنجا بسلا میلا زمان خبر گزار میشوم

دولت و اقبال پرستار باد و بر میگزارم بخدمت محبی لوی امام الدین صاحب پس سلام مسنون این

مصرعه تعالی بصد نیاز مشحون سه بنده لطف شمائیم و دعاگوئی شما رقعه ۵۶ کرم پناها - رقعه رسان

سلسله ۱ بر بستان افتادن ... دست گرفتن ۱۲

سلسله ۲ پنج بردن دستکار ... کردن ۱۲

در محضر خانصاحب چند نوبت نوای التجا کشید اما بنوائی نرسید لاجرم بخدمت ملازمان رسد
بدین امید که زود بلب نان رسد رقعه ۵۷ دلنوازا دل بآرزوی چه بندم که شکستن آن از کس صورت پذیر
نبینم رقعه ۵۸ ای آنکه احسن بهین احسان شما و قلم و مردانگی بیر فرمان شما شک نیست که اگر یکبار دگر همت
مردانه شما کار فرمایی شود دگر مشتی زر از خانصاحب برحسب وعده خود شان بستم بهم میدهد رقعه ۵۹
صاحب من این باغ را اگرچه چون بهشت متروکه پدر فهمیده باید که چون پدران شمار و زر بهوای دست داش
پیچیده اید رقعه ۶۰ فرخ نهادا — این همه کرشمه رحمت حق است جل و علا ورنه من و نظام این کار
بزرگ از کجا تا کجا رقعه ۶۱ بیدلان نوازا — شکایت نامه رسید و چه شکایت که هر حرفش دستگاه
نازش گردید چه نازش بهر جان و دل سرمایه نوازش همانا سرزدن گناه کوتاه قلمی را دو علت است
یکی نبودن سرمایه تحریر و دوم نا آگهی از جلوگاه آن جان اهلیت است پس اگر این هر دو نوازش
پذیرفتنی باشد در پذیرند ورنه کیفرم کنند بهر عفو بسکه خواهند و ماجرای من اینکه هنوز بار گردن
زمین الہ آبادم و همچنان از بیداد رنجوری ناشادم رقعه ۶۲ صاحب من — بر سبیل خبر گویم
بر طریق طلب که چاره درد من در دست شما است نه اندر کف منشی عبد الرب و عدم طلب را علت
رقعه ۶۳ خسته نوازا تراز مرهم سلامت — وعده ارسال مرهم چون هنوز بوفا نه انجامید نگویم
که تغافل ها نغ گردید بل ادائی دگر باشد که دست اندیشه بدامن ادراکش نرسد رقعه ۶۴ رأفت طراز
دل خسته طلب همچو من هم گزارش شکر سلام است و هم ملتمس این مرام که دیروز باغ شیخ صاحب بقیمت ده صد
روپیه بفروخت در آمد و امروز آن قیمت بدست داد شان می پیوند هر آئینه وقت است که بنجهان آن
فرزانگی طلبگار زر قرضه خویش شوند اما نه تنها بارسال نامه بل کسی پرچابک با آن نامه روان
فرمایند تا آن کس بجالت تعلل هنگامه تقاضای زشت برآرد و عرصه بر خود شان تنگ کند زناد
زر دنبال شان نگزارد و دست از دامان شان برندارد رقعه ۶۵ جان برادر —

بسته دمرا پای پامردی شکسته کار آفرین رحمت کند بر کار های که بیاد شما علاقه یافته و می یابد رقعه ۶۶
جناب قبله مهربان مرا کرم و نه معلومی یکنم بس چون اینجا منزل گزینم و پای بخت پیچینم رقعه ۶۷ جان احسن
رفتن شما مرا چون سخت نباید که هر روز تشنی تازه زاید رقعه ۶۸ اجنا بعالی — نه آخر پروردهٔ آن دودمانم به
خواهش مرا چون جای بهانم رقعه ۶۹ کهف دلخستگان سلامت — دکان سخن برپا تخیینم که کسی را خریدار متاع عشق
نبینم و لفرض اگر خریداری پدید آید دستگاه شناسائی و حوصله و قدرت خریداریش کجا چنانکه پیداست و هویدا —
رقعه ۷۰ کرما معظما — بر طریق حکایت گویم نه بر سبیل شکایت که رفتن مختار صاحب فتنه ها خواهد انگیخت و
خون مصلحتها خواهد ریخت — و جناب خانصاحب نیز دو که جز این یک شب نتوانند بجا آیند بذیرفتار فتنه ها
کسی نتوانند گردید رقعه ۷۱ مولانا و مقتدانا — اگر قوت زر و اگر زور بازوی همت جناب خانصاحب را
نیکو میسر است رقعه ۷۲ عواطف پناها — بازوی خرد کو و نیروی هوش کجا که من باشم و سرانجام این کارها
رقعه ۷۳ قبله — از دیوانگاه هنگام نشستن آفتاب برخاستم و امروز هم همان آش در کاسه دارم یعنی هجوم
کارهاست و روائی آنها بپای این بی سروپاست رقعه ۷۴ قبلهٔ حاجات — تا بندی این سر
زمینم محال است که از در دسر آزاد نشینم رقعه ۷۵ مهربانا — مهربانی نامه چهره افروز وصول گردید
اما باد دیده انتظارم نرسید چه با وجود وعده از چگونگی منشی منتخب فساد حرفی نگاشتید گر جناب بهجت
کارم گرفتید رقعه ۷۶ جان سعادت — هر یکی از مجلسیان بقدوم شما انتظاری است و هر یکی از نیاز ان
آرزوی دیدار شما در دل حصاری است رقعه ۷۷ روحی اعزی — تا رسیده ام اندرین صحرا هم
و زبان تمنایم و این نوا که یا رب کسی باشد که من و سلوای لقای اعزی روزیم گرده
رقعه ۷۸ بنام منشی احمد حسین صاحب نیر — از هر چه گویم بهتر المتخلص به نیر سلکم ربکم همانا اگر گویم که
ثانی شمس و پیر فلک آمده بجا دارد چه انشاء البرعنه و حسن سواد طراز رقم بخشیده که در رگه
ماهره بلند نوازش کتب بر سر آید و غالبا که تحریر خامه نیز بهمین دو می زیبائی پایان پذیر گردد هم و

شامگاه مگر نحیفه فقیر درود فرمود و سخنی گوش کنید که شنیدنی دارد رقعه ۷۹ نیازکیشان نوازا ـ همان هم
دو دیناد شمن جان تقاضای دل دوم و عشق دل غرض عجیب واقعه است و طرفه ماجرای مشکل رقعه ۸۰
عالم عالم مهربان جهان جهان قدردان من ـ امروز عقدهٔ در کار من افتاده که جز ناخن همت شما
کس نتواندش کشاد بیائید و بکشائید رقعه ۸۱ جناب والا ـ اندیشه ادب منع لب میکند ورنه هنگام آن
تقاضا میکند که گلهٔ بی التفاتی ملازمان بگونی از لبم فرو ریزد که الامان از دیوار و دیوار برخیزد رقعه ۸۲
صاحب من ـ مرا از مجبوری زنجیر با و شمارا عنان از کف بدر رفته بسیر و تماشا آخر کار فرو بسته که با و شما
بر عهده خود گرفته ایم چون کشاید دیگر کیست که سرانجام این کار را بدست همت خویش فراگیرد رقعه ۸۳
جان برادر ـ مدتی به جگر کاوی پرداخته شد تا اینکار ساخته شد همانا اگر قدرشناسی بودی بجایزه پرداز
اینکار سراپایم بگوهر آمودی رقعه ۸۴ صاحب من ـ اگر نور معرفت را طلبگارید کم بسیار خواری گیرید
که بسیار خواری بسیار خواری آورد و اندرون تهی فروغ شناسندگی زاید رقعه ۸۵ صاحب من
تا دست التفات شما از آستین برون نیاید چه امکان که جیب آرزو بیم منزل نقد حصول گردد رقعه ۸۶
جناب والا ـ دی تحریر دوستداری خبر گزار شد که بتاریخ نهم اینماه سرزمین فیض آباد بورود مسعود جناب
مولانا صاحب گلزار شد و سرشار این آهنگ اند که در عشره دوم اینماه محمل عزم سمت لکهنو را نشند
رقعه ۸۷ صاحب من ـ مگر همان هوس که شما را دو بار از جا برده است دگر در دل شما ریشه کرده است
رقعه ۸۸ صاحب من ـ خدا نکند که کارم با این بت پرستان افتد و روز یکه چنین افتد مرگ نفس
امانم ندهد رقعه ۸۹ گرامی برادرم ـ فشار انتظار مقدم شما خود مرا بعالمی رسانید که اکنون انتظار خود
بالجمله هرگاه بخود می آیم راه عشرتکده شما پیش میگیرم و علت مکث و حیض بدار شما درمی یابم انشاء الله الاعظم
رقعه ۹۰ حبیبی طبیب قلبی حقیقت نزول نازله تازه یعنی جوش نزله چه برگزارم زود اگر از سیداد عزا
جامه بگزارم بالجمله اگر مرد کریم نپسندید مسیحائی را کار فرمایید رقعه ۹۱ فیضان پناها ـ از پایگاه عالی

چه کم گردد اگر پارهٔ التفات درکار بنده و در رقعه ۹۲ عالیان فیض رسانا۔ تا چه بی التفات خواجه درکار

بنده نمی رود محال است که بنده از دست جو فروشان گندم نما وا رهد رقعه ۹۳ جان برادر۔ همان

منم و همان زاویهٔ تنهائی و همان حجرهٔ وحشت و همان شغل زنجیر خائی علاج اینهمه بیداد همین است که دیدار شما است

رقعه ۹۴ اخی معظمی۔ این مهاجن مردیست بدنهاد هیچ گشود کار از وی یکسو باید نهاد رقعه ۹۵ صاحب

سلامت۔ اگر فقیر را از نیازمندان نیازکده را از خود دانند از مهمانسرا وجه فقیر نقل کنند رقعه ۹۶

دانش پناها۔ تا نخچیر بر سر تیر نیاید تیر را کشاد دادن نشاید رقعه ۹۷ همه کرم سلامت۔ زن همسایه

بچه نیاورده است و حالتش از سختی درد زادن بجائی رسیده است که اگر دو سه ساعت گره باز نمی افکند

بیگمان ترک جان میگوید بالجمله لله گامی چند خرامش فرمایند و تعویذ حلال مشکلش از شما صاحب

کمال مدد یابند رقعه ۹۸ اداشناسا۔ طبیب با مرده مانند خر بر دوش چارتن نرود هر آئینه کهاران

باید فرستاد نه اسپ اگرچه برفتار برق باشد یا باد رقعه ۹۹ خیر محض سلامت۔ ایفای عده ارسال

التفات نامه هنوز داد بنده نوازی نداد بو که علت فراموشی بنده خبر یاد خدای عزوجل مباد و آمدن این

گزارش همزبان این مکسور البال است هر که از مخلصان آن قدسی خصال است رقعه ۱۰۰ مطاعا

مخدوما۔ تا خبر مقدم شریف یافته ام دل تا هوش را روزانه فرسنگها بهر استقبال میفرستم رقعه ۱۰۱

فرودهیدگان سر دفترا۔ شیوهٔ حزم را کار بستید که بند بر کتب گزاشتید و تا نا اگر بندا چنین سکر دید عاقبت

در شکنج باز خواست می افتادید رقعه ۱۰۲ برادر من۔ دور از شما چه زیستن چه مردن لاجرم خواهم که زود

مسرت قرب شما دریابم رقعه ۱۰۳ مشفقی رسا۔ شبها پیش چراغ چون شمع گداخته ام تا پردازش

این کار نازک ساخته ام رقعه ۱۰۴ روح برادر۔ اگر سر بی بطمانینت اندوختن است یکسر از دعا

دیده بر دوختن است رقعه ۱۰۵ جان من۔ جان سفته ام و مدتی ترک همه راحت گفته ام تا این نسخه

آورده ام و سپید ریخ [illegible] رایگان بیداد ایام بکام باد رقعه ۱۰۶ جناب عالی۔ نتوانم

هیچ رنگ با زن کناس برآمدن چنانکه با نفس خویشتن بل آنبوی نفس آسان تر می نماید از مخلوق
آن پری فن دیگر امروز نخستین بالی که رخ منور رو نمودن صبحی خورشید بود رقعه ۱۰۷ جان من — از
اخوان کیست که دلش بفتنه انگیزی نفس نبیند رقعه ۱۰۸ جان من — این نو مسلم هنوز دیرپا در آستین دارد
اگر نفس بسوگند ها برآرد اعتماد را نشاید بل مدد فرستش و الا خدمت جز زیانی سترگ نزاید رقعه ۱۰۹
جان من اهلیت — شکر ارسال هدیه ها و بفرض اگر خواهم سپاس گزارش یکی از هزار حدش بجای آورم میدان
فرصت از رهگذر ناخوبی کارها تنگ است و حواس خمسه از اشتغال تحریر بیرنگ لا جرم بستند و میکنم همین
یک دعای خیر که الهی پیوسته کامگار باشید به هر نعمتیکه خواهید رقعه ۱۱۰ جان من — اگر طلسم یک تدبیر
بشکست طوق فکرے دگر بر گلوی دل باید بست رقعه ۱۱۱ قبله دل — بعد الحمد که مرض و عرض هر دو تا
در کاهش است و سرمایه بهبود در افزایش حسنم کهه واسه از فرمان و دتا دو شربت دگر از اطریفل همین
رساند رقعه ۱۱۲ ای آنکه جامه اهلیت بر قامت شما بریده اند اگرچه دیده اند که از ما بریده اند یعنی
تا رفته اند پیامی یاد نیاورده اند رقعه ۱۱۳ قبله و کعبه — در خصوص نظام کارهای متعلقه اینجا هر چه
فرمان رود تعمیل آن سرمایه سعادت اندوخته اید رقعه ۱۱۴ کرما — این مرد از نغز گویان مامور بوده است
و لیسا آبادی و ویرانه بیهوده دو در اثنای سفر بسا چکامه گفته و گرانمایه صله ها اندوخته گروهی لکهنوئیش
میخوانند و طایفه مسقط الراس او را دهلی میگویند در نظم روش پیشینیان داشت و در نثر پیرایه متأخرین
بقدم اتباع می شتافت در پایان زندگانی بدهلی رو آورد و همدر آنجا تسلیم جان کرد رقعه ۱۱۵ صاحب
من — اگر از کشو و کار نشان خواهید کسے از صفا دیدۀ این بلده را با خود ساز گار کنید رقعه ۱۱۶ روح من
از رنج رهسودگی رنجه نشوید و خاطر را در شکنجه میفگنید که هم زاینده زیان است و هم خمیر مایه شماتت بداندیشان
رقعه ۱۱۷ رفعت آسمان و الا شانی سلامت نخستین سلام نیاز که دل ها و ناز در سیده باد و پس پرده
ممانا و کر علت تحریر و ارسال این نیاز نامه نه تنها بجا آوری فرمان آن ممدوح عالمیان است

بل جنبش خار خار تعلقی است که خاطر نیاز پرست را با مقدمه آن فیض رسان جهان است بو که زود بنگارش صحت تحال
آن مقدمه فریاد رس این خار خار شوند و نیز از چگونگی سامانی آگهی بخشند که بهر اقامتم دران بقعه اندیشیده اند
والسلام رقعه ۱۱۸ از طرف حکیم سید عماد الحسن صاحب صاحب من - هم طوفان کارے ای هنگامه آراست
و هم هنگامه آرا ے باد طوفان نما به که تا هنگام فرونشستن این هر دو طوفان منبع آشام باشند و زنهار
نام آشامیدن مسهل نبرند رقعه ۱۱۹ قبله جانم هر چه فرمائی برانم رقعه ۱۲۰ آئینه طینت سلامت
بیش از دو روز نمیرود که زر روانی[ف۹۱] بخدمت روانی مے یابد بسجنجل خاطر جوهر دار جمعیت باد بالنون والصاد
رقعه ۱۲۱ جناب والا جنبش خامه رافت رقم را کلید قفل این راز فرمایند که جناب خانصاحب چرا ابتیاع کتب[ف۹۲]
گزاشتند و در گزارش این حیله همش همزبان من اند شفیقی مولوی عبد الکریم صاحب و آگهی طلبانی[ف۹۳] چند
رقعه ۱۲۲ - جان شادت - راه این است که میروید و زود[ف۹۴] اگر بمنزل مقصود در رسید و این یک سخن
هم یاد دارید که دلی نیاز ارید شاید که باو یار سرے داشته باشد رقعه ۱۲۳ قبله و کعبه سپهر تمکین
شنید[ف۹۵] شنوانید تا این یک اقلیم بگردانید - رقعه ۱۲۴ درة التاج اهلیت - زور حاجت چه قدر از غیرتم دور
افگنده است که شکیبم و اینک چون تقاضایان بتقاضای زشت مے پردازم که بهای کتب اگر حضرت خریدار
نمیشوند از گنجینهٔ دولت خویش ارزانی دارند رقعه ۱۲۵ برادر عطوفت گستر - دنیا نبودنش یک غم و
بودنش هزار غم است - همانا ما اسیر زندان بیتیم کار با این دو گونه عذاب و الم است رقعه ۱۲۶ عزیز دلم
می شنیدم که طمع دیدهٔ هوشمند را بدوزد - حرصت غیرتش را پاک بسوزد و حالیا دیدم که چنین دزد و چنان
سوزد - یعنی زنهار نظر شما بر انجام غصب این مشت هیمه نیفتد - و دم مکالمه زنهار ذرهٔ آزرم[ف۹۶] پیرامن
نقش[ف۹۷] شما نگردد - و طرفه تر اینکه فهمایش هیچکس نپذیرید - باآنکه دعوی دانش پژوهی دارید - وما علینا
الا البلاغ رقعه ۱۲۷ روح رشادت - این سفر شما هم بر کارهای اینجا ستم است و هم بهر والده ماجد
شما خمیازهٔ هزار گونه غم است شتابید بخیالت که جناب موصوفه رنجور اند - همانا شایستگی خیر این نگویدم

ف۹۱ زر روانی این زر رائج ۱۲
ف۹۲ ... گزاشتن ...
ف۹۳ آگهی طلب ...
ف۹۴ زود و اگر ای قریب است چنانکه عرفی گوید ع این جام که از رای منیر او فلک ساخت * زود و اکه که غنچهٔ گل شهرت جم را
ف۹۵ یکسر تمنای تمنا ۱۲
ف۹۶ آزرم بمعنی غیرت ۱۲
ف۹۷ نقش بمعنی طبیعت ۱۲

شرح شریف جزاین فرمان مه که سلسلهٔ خدمت و تیمارهٔ امر رنجور را کند هر سعادت شمارید و فی الحال از سفر درگذرید و اگر از ان درگذشتن نتوانید وعده در میان نهید تا زود برگردید رقعه ۱۲۹ جامع محاسن نمایان سلامت ـ همانا اعتراف آوردم بولایت شما زین ره که دیدم این نمایان کرامت شما که از چوب خشک گل[۵۱] تر چیدید دیگر از نی بوریا خورد دید یعنی از سر خیل فرومایگان کامیاب خواهش گردیدید بالجمله لشکر این کامیابی کار بیچارهٔ بر آورید که بوسیلت این کتاب نیاز بخدمت میرسد و حاجت خود میگزارد والسلام رقعه ۱۲۹ گرامی شانا ـ تا ناخن همت شما کار فرما نشود چه امکان که گره از دلم باز گردد همین گره است که مرغ آهنگم[۵۲] را بال و پر شکسته رقعه ۱۳۰ جانان هلیت ـ اگر دل اگر دیده ناست جگر تشنهٔ آب زندگی یعنی دیدار شماست و بجناب شیخ صاحب از من سلام و این دعائیه پیام رسانید که همانا طرح خواستگاری[۵۳] بحکم مصلحتی از دو سه دار ان بهدیه ناخواسته بکانپور انداخته اید الهی آغازش چون حسن پریرویان تنگ نمای خوبیها و انجامش چون عشق پاکبازان بهار پیرای بهبودیها باد ـ بحرمت النبی الاکرم و آله الامجاد ـ

	بسم الله الرحمن الرحیم	

لخت چهارم محتوی نامه‌هاے دراز ـ نامه یکم ـ بنام مولوی سید محمد رضا خانصاحب نیاید از کلک و نفس شرح نیاز ـ قصهٔ دل را زبان دیگر است ـ همانا آنچه مضمون شعر بر گزارش اگر نه از مسلمات بود سخن ما هم و دل که در بزمگاه ابراز راز نیاز چه زمزمه هاے دل از دیوار و در ربایان تمامه‌لا ابالی آهنگ بر سرود می و چه پشمینه های مرغ و ماهی برقص او راز پرده نفس بر کشیدی بل به تحسین نوائی که از دل درد پرست بر آوردی هم دلربایان شیوهٔ[۵۴] ازل و رد جفا از خاطر بدر انداختے و هم دلدادگان سوداے خط و خال از سر بیرون انگندے محتسب سراسر بلاے[۵۵] میخانه غلطانیدے و زاهدان را وقف هاے هوی مستانه گردانیدی طوطی را از سواد سایهٔ پا فیش زبان در سرمه[۵۶] خوابانید

[۵۱] از چوب خشک گل تر چیدن داد از ناسزاوار و نامستحق کار کردن ۱۲
[۵۲] مرغ آهنگم ای نغمه پرداز ۱۲
[۵۳] خواستگاری یعنی رشته ۱۲
[۵۴] شیوهٔ ازل ای دلبری
[۵۵] ...
[۵۶] زبان در سرمه خوابانیدن ای لال گردانیدن ۱۲

وبلبل را از رنگ گل در موج خون غلطانیدے شمع را بحالت پروانه فانوس سانیدمی فانوس را
چون دود شمع رخت هستی بتاراج هوا در دادمی لیلی را بجنون از پرده محمل بدر افگندمی جنازه را برنگ جرس
نذر فغان گردانیده می آهوان را کوچه رم از یاد بردمے و دشت را تار می زدمی جا نگر شتے بتان را
فروش را چون ناقوس بفریاد و شیون سپردمی ناقوسیان را مسلمان را چون بت بنیرنگ حیرت در
افگندمے دریا را چون گرداب و صحرا را چون گردباد برقص در آوردمی گل را تا نمو بلبل و بلبل را رنگ هوش
بوی گل گردانیدمی خود مرا حالتے فرو گرفتے که دیوار را از در و پای را از سر نشناختمی و شمع را از
پروانه و خویش را از بیگانه باز ندانستمے تے نے اینچه تناست هی هی اینچه سودا ست آه حق نیاز است که
سر تا سر اندیشه همه تمنای خویش گردم و پیش از رسیدن این نیاز نامه مهجوره مرزا پور در رسم دلباسیها
عواطف مآب نقاوه دودمان عزو علا و عضاده خاندان مجد و اعتلا حضرت مولوی سید محمد رضا
در گلشن سرای خلقش عطر بوی بر دماغ جانها سبیل است و هر شکنے از طره شاهد لطفش سرحت به بهار
وکیل الراقمه متعمد در گوهر شاهی چو سروے اندر آب ✤ تعبیه در طینتش خوبی چو گرمی در هوا اگر از
نخستین سلامی نیاز یکه دل تا دیده از نازبرداران اوست و زان پیش در پاسخ التفات نامه کردی
بفیض روش تو انگر عالم مباهات شده ستم اینقدر که هان ای خریدار دکان بیرونق همه تحیه خامه حقایق
رقم فرو ریخته بود دلنشین تر از سویدای دل گردید تا اندیشه نارسا بمغز این راز در رسید که آیا نسیم این
طلبگاری از بهارستان التفات قدسی ملازمان بالیدن کشود یا از سمت گرایش جناب منشی
نور الحسن صاحب دام اقباله یا خود از بهشت گرامی ملازمان هر دو تا حضرت بر سبیل مشارکت بالجمله اگر حق
نفس بسته است سر تا فتن از علاقه اینجا بفتوای آزرم کم از شرک نباشد و اگر نه اینچنین است از چگونگی
نفس الامر اعلام رود تا پیے بدان برده آید و بکردار آوردنی را کار بسته و اندرین حالت که نقد این طلب
از کار خانه گرایش جناب منشی نور الحسن صاحب روانی یافته است هر آئینه زاد راهی مقدارش کم از یکصد زرد

نباشد بذریعه کاغذ زر فرستادن است و چنان فرستادن که در عرض همین سیزده یوم صفر بدست داد این
آسیمه سر پیوندد و اگر بحکم مصلحتی نه اینچنین اتفاق افتد یعنی فرستادنش بعد سیزده صفر صورت پذیرد آنگاه آن
کاغذ زر و نیز مفاد عنده را که بوی آبستن باشد بنام نامی مخدومی مولوی سید امین الله صاحب آمین توان بست
و در معنی این صورت مصلحتی مکتوم است که در انجمن قرب و حضورش نو اگر گزارش میشوم و نیز بر آئینه معنی نهانی
ممانا د که همدرین قرب یکی از اعیان آن بلده بدین بقعه رنگ ورود ریخته بودند و نوای پیام شصت روپیه
از جانب منشی نور الحسن صاحب بگوشم کشیده بالجمله این نشنید که برکشیدم چون برنکشید می چه تا آلوده خاک این
ابدائی گردیده ام کسری فزون از شصت روپیه یافته ام و می یابم اما اینقدر هست که از یکدرنمی یابم سخن کوتاه
این جمله پسین بر زبان رفت بر سبیل آرزوست نه بر طریق ابرام والسلام بالوف الاحترام ایضاً امروز
که دوشنبه و از رجب هفتمین است این صفحه نیایش سواد کرده خامه سودا رقم احسن نامه سیاه سیگر و دیده چشم که بروشنا
نظر مخدوم کریم السجایا جناب مولوی سید محمد رضا صاحب آنکه قدسی گوهرش چون آفتاب بی نیاز
آمد از ادب خطاب سرمایه نازندگی فراندوزد و آنچه اندرین نیایشنامه باید م زنگ گزارش آن ریختن
اگر بر سبیل انجاز فرو نریزش جز اینقدر نیست که از نوزده یوم الکای زاد یوم را از خاک نشینانم و زود آکه ازین خاک پرافشان
گردم و بر اهل گنج برگرایم انشاء الله الاعظم و اگر بگزاردن این حق مقام درسازم و دل شرحه شرحه را الشرح و توضیح
این اجمال بر نهم چنان است که هر گاه کاغذ زر فرستاده قدسی بلازمان بدست داد نیاز زیست پیوست
بیان برزدم که زرش از مهاجن و نقد بدستوری از آقای نامدار فراچنگ آوردم و رو براه صاحب گنج نهم اما
ازینجا که در پس پرده زنگی دگر ریخته بودند نخستین اتفاق آن روی نمود که مهاجن نهاد کمابیش و هفته کار را
بتعلل و حیله ناحواله داشت هر روز زر قلب همین گفت بار نمود که امروز و ساچار از صاحب گنج میرسد زر
فردا بشما می سپارم بالجمله عاقبت خاطر خسته ازین حیله های وی و انگه به تنگ آمده از سر وصول آن زر در
گذشت و پس آنگه چون طرح آن افگندم که راه صاحب گنج فرا پیش گیرم چنانچه کهاران بتلاوزی التفات جناب

آبستن زینت دادن ۱۲
ابدائی کنایه از آبادی ۱۲
الکای زمین ۱۲
این حق مقام ادای حق مقام ۱۲
زر قلب ۱۲
اصطلاح مهاجنان ۱۲

صاحب بعرض استقرار در آمدند و پالکی بر پیشگاه درِ کالای نارواى من باندر ونش برنهاده آمد دیده و چشم
کرمفرمایان هنگامه برانگیختند و آویزش را طومار بجائی سائیدند که نتوانستم پای بجادهٔ منزل مقصود گراشتن
اندرین موقع اندیشه اندوزگرانه بل حرف گیرانه میتواند آوازه در داد که در چنین مقام و چنین هنگام بایستی ازین پایه
مروت که همه خرابی خانه منافع خویش بار آورد یکسر برگسستن و پی۵۱ کار خود فرارفتن اما ازینجا که مرد
این میدانم نیافریده اند یعنی جز نرمی و پرستاری امر محبت در نهادم تعبیه نکرده اند نتوانستم گرد کوچه درشتی و سرتابی
گردیدن و جهل دانستم دل دوستان آزردن سخن کوتاه چون لگهائیکه ریختم بجائی نرسید نقشی دگر انگیختم و آن اینکه
دستوری یکماهه را طلبکار گشتم بدین نیت که بعد ازین یکچند بوطن ده بمنزل مقصود پویم آنگاه یاران هنگامه
بازئی دگر انگیختند و آن اینکه در دهش برات۵۲ نرد حذر باختند و کالای مرا جز بنقد زر ناگزیر در بساطم نگذاشتند
و بصد غمزه لاجوردی بر وداع من سر رضا جنبانیدند اما بنوعیکه دانستم گر نخواهندم گذشت تا از بهای
خویش بجنبیم لاجرم همان ورشامگاه بحکم اندیشه های گوناگون و از یاران نهفته و خبر یاد ناشنیده و رسم
تودیع ناگزارده از آنجا هوائی۵۳ گردیدم تا روز چهارم بوطن باز خوردم و حالیا هر چند از یاران دور افتاده ام
و از چشم ایشان چون تار نظر نهان گردیده ام اما هنوز دست از دامنم برنداشته اند یعنی بذریعه پیام نامها
هنگامه بپا کرده اند که هوش در باخته ام و چون پیکر تصویر در طلسم حیرتی افتاده ستم و همدم اندیشم که یارب
چه بایدم کرد و کدام جاده بایدم سپرد که بنکوهیدگی وضع و ناسنجیدگی شیوه انگشت نما نگردم و رنگ زرد
نکشم۵۴ باری آنچه اندرین دم نگارش این ورق بخود بسته ام و دل بران گماشته ام اینست که در عرض
عشره ازینجا پای خالی کنم و بعظیم آباد پیوندم و زر تنخواه و کتابهای که دست مایه حرفت من است بعرض
و بذل نیرنگی از یاران بکف آورم و رهگرای صاحبگنج گردم پس بجناب منشی صاحب ازین اسرار دم آرم
اعلام دادن است که کاغذ زر عطیه گرامی زمان بجناب قاضی رضا حسین صاحب سپردستم و بجناب ایشان
گزارده که همانا تا از وطن بر نمیگردم و قدم در راه صاحبگنج نمیگزارم سروکار سے بدین کاغذ زر ندارم

۵۱ پس کار خود رفتن ای بکار خود مشغول شدن ۱۲
۵۲ برات کنایه از تنخواه
۵۳ هوائی گردیدن یعنی از پریدن ۱۲
۵۴ رنگ زردی کشیدن شرمنده شدن ۱۲

ونیز برای خورشید ضیای مطالع عواطف پیرای نهان نماناد که غایت از سرودن این افسانه جز گزارش اسباب
تعذر خودم نبوده است زیاده نیاز که دل با دناز و جان از وبر خویش بالد ایضاً همانا چون بنده که ناگاه ننگ
بیچارگی خودش درهم فشارد همه عرق گشته و سر فرو داگنده دست بسته بجناب مولوی حافظ محمد رضا آنکه
میگشاید گره غم همه با ناخن لطف ٭ میزداید همه زآئینه دلها زنگار ٭ بزبانیکه از بیتابیها نیداری بال بسمل و نوایش
صدای بال بسمل است سر حرف مدعا باز میکنم که هر آئینه بروز بست و هفتم گذشته ماه سواد عظیم آباد را بار گردون جلوه
وبران ام و ستم که شبی بهدرین بقعه سحر کرده بحلقه شتابندگان آنطرف درایم آنا بس سیدان اینجا چون پدید
آمد که جناب سید محبوب شیر صولت از مدت ماهی بمظفرپور جلوه گراند و همگی کالای نارو ای من کجروی از آن
آن چند کتاب است که در کار تعلیم نظم و نثرم سرمایه تاب است در اوتاق جناب شان نهاده است و قفل بر
درش بخته و کلیدش چون لم بی نشان کام ناکام از سختی جانی جان نداده توسن عزیمت را پی کردم
هی هی چه پی کردن از شورشها قیامتی بسر شوریده خویش آوردن و قیامت دگر این است که هنوز
از همان هنگام گرکه اشارت مراجعت نفرمودن خودشان نست نیارم چون جسم بیجان بی قرار آمدن تا بیش
از یک هفته چه خبر گرم است که معزی الیه در نورد همین امروز فردا بطربکده خویش فروغ ورود می گسترند پس
هر گاه چنین رخ می نماید بی آنکه و هم درنگ درمیان گنجد منم و جاده صاحبگنج بشرط آنکه در دستداد
آن واجبی که بایدم یافت آفتی روی نداد و رنه دو سه روز دگر من و همان فشاری که دارم حاصل عرض
حیرانیها آنکه در استواری آهنگ آنطرف و زود رسیدنم بدان بقعه هیچگونه شکی را بار نیست و دل با زبانم هم
سوگند است بو که خواجه آگاه دل نیز باور کند و همه آنچه برگزارده ام حمل بر طمع کاری نفرماید و از دست فسانه
وافسون نپندارد که حسن تر از خار زبان دادو میثاقها درمیان نهاد و چون هنوز که اشارت مرور مدت سه ماه است
نیم گامی براه وفا نشتافت سخن را بسا خستگی آرایش مید هد بلکه آن انگارد که همانا پایش در گل است و نقش وفا
اندیشیش همچنان در دل و بس نماند که پای را از آن گل برآرد و براه صاحبگنج کشاید و دگر از کرشمه کرم مخدوم

سطر ۱ اوقات هندی گویند ۱۲
سطر ۲ زبان دادن قرار کردن ۱۲

والاہم آن خواہم کہ پاسخ این نشایش نامہ زود سرم راثریا ساگرداند وہم آن قدسی صحیفہ را با نشای این

راز ساز مندی ہر کہ رنگ خواہش جناب منشی نور الحسن صاحب بجای خود است یا ہنوز نارسیدن این نامہ ہا

آن تنگ را خمیر مایہ باخنکیہا آمد و زرعطیہ یا میلاز مان کارخانہ دولت جناب قاضی صاحب ودیعت آ

و بیش یادہ نیاز یکہ بلبل را بگل و خمار زدہ را بمل باشد ایضاً مخدوما مطاعا این ورق کہ چون دی خود دوموے

کسے سیاہش میکنم پاسخ است مرد لربا صحیفہ را کہ روز سوم از ستمبر طراز چہرہ ورود گردیدہ بود ہمانا میخواستم کہ

کارنگارش این پاسخ بیانجامد و رنگ آن رخ نماید کہ بر جای آن خود در وآن شوم و صاحب گنج را از خاک

نشینان گردم لیکن چون ہنوز دانستم ہمچنان برکوہ است نشد کہ آن آرزو روائی پذیرفتے و خوش بیخای

ریختن زرقی آمدم بر توضیح این ابہام در پردہ مماناد کہ جناب میر محبوب شیر صاحب آغاز این اسبوع از مظفر پور

بجایگدہ خویش آرمیدند و روز دوم از ورود بود کہ سخن از عزیمت صاحب گنج درمیان آمد تا پاسخ گزار آمد کہ

در شہر مستقل ہمپای جناب خوشدامن صاحبہ محل عزیمت بحرمین شریفین میرانیم زدہا اللہ شرفاً چنانچہ میشگرید

و تماشا می کنید کہ از بام تا شام آرایش ساز و برگ سفر را ہنگامہ گرم میباشد و نیز از نمایان سمات تصمیم این

عزیمت است کہ یازدہ ہزار روپیہ بخانہ بنگ و یازدہ ہزار روپیہ بکوٹھی میر نواب صاحب بداعیہ ضرورت ہمین سفر

فرستادہ و شگفتہ نوٹ خرید آمدہ ہم از ینجاست کہ مطوف مکہ علیا را از مدت دو ماہ بہر ہمعنانی و رہنمونی ہمراہ

خود فرود آوردہ ایم و جناب قاضی صاحب عرض ہمین امروز فردا بہر خرید ہنڈوی مقام جدہ بکلکتہ تشریف میبرند

پس در ماہ جمادی الآخری ہمگی زر و جیب خویش برگرفتہ بصاحب گنج برگرائید انتہے کلامہ حاصل آنکہ از خانہا آنکہ

بحقیقت عائقی کہ شرح دادہ آمد وارسیدہ بندہ مجبور را ہیچند دگر سعدہ و دارند بنام مولوی عبد السلام

امروز کہ دوشنبہ و از ذیقعدہ ہفتمین است بحضرت مولانا عبد السلام صاحب کہ ہر آئینہ محسن و ملاذ نیاز پرستان آ

... بندہ اگر کرہہای خواجہ گرد سرایایش درگرفتہ باشد بیباکانہ گزارشگرم کہ سرگشت خاکم چون غبار از

... بساط مدہ زیست چہ اگرنہ اینچنین بود بے بیگمان نورد صحیفہ موسومہ عزیز عزیز الدین کردی رود فرمود انشار

ازان نامه ها معرفت که وعده ء روائی آن درمیان بود یارب خواجه همه کرم این نوا را که از زبان بنده بیرون
تراویده بگوش دل بشنود و آن کند که درعرض همین هفته عشره از مقیمان گلکته شوم و زود
درسایه کرمش آرامش گزین گردم والسلام **ایضاً** هرچند چون گدای بیسرم لب از گفتنها فرو
نبستن و بنوای خارج آهنگ مدعائی خویش پرده گوش نازک مسئول الیه را بخراشیدن باب آداب
نباشد اما بحکم ضرورتے که نیازی باظهار ندارد دل زین و که غوغای اهل حاجت برگوش اهل کرم گرانی
نکند سنے نے بلکه آن گوش از تماشائیان آن غوغا آمده است بر سبیل ایجاز هنگامه سنج مدعا میگردم که
هماناد دنیا ایشانامه از ین شهر لکهنو نگر اینجد مست همه رفعت روان داشته ام یکی اندران قرب که سرزمین
کانپور از سایه اقدام همه احترام آسمان سا بود و دوم پس انگه که خاک گلکته بافاضه ورود خورشید نمود ایکسر
ابر دگر دیدا ما ندانم که در پس چه پرده کدام نقش بسته اند و قلم بر چه پیش رفته است که در پاسخ آن هر دو نامه صدائی
از زبان خامه گوهرفشان نخاسته و جنبش بنان بلاغت توامان گوهر حرفی بر روی ورق نیفشانده با بجمله اندرین
موقف کدام نوا از پرده نفس کشم جز اینکه هرچه هست از قامت ناسازی اندام ماست و ورنه تشریف تو
بربالای کس کوتاه نیست اکنون یارب مخدوم قدسی خصال در نگارش پاسخ سیومین کتابت استفسار ابا زند و خون
آرزوی لدادگان کوی نیاز را به تیغ تغافل نریزد و بسرعتیکه آوازه اندیشه را پس نشاند بنگاشتن و فرستادن پاسخ تمام
عیارش داد کرمفرمائیها دهد یعنی بخامه حقایق رقم سپارد که بر وفق وعده استوارتر از سد سکندری در مقدمه
تقریب معلوم کرشمه کریمانه کرم کدام رنگ را دستگاه نمو بخشید والسلام **ایضاً** این جا پیش از زمانیست از تقریبات
در احتشام گرفیضیاب نگاه مولانا عبدالسلام باد و همچو نیاز نامه هائیکه زین پیش بامید جواب مقدمه موعود فرستادم
آتش گم شدگی مسوزاد و اگر این گمان من غلط نباشد یعنی همه آن نیاز نامه ها بسر منزل مقصود در پیوسته باشد
پاسخ این ضراعت نامه همچو جواب آن نیاز نامه های پیشین وی شعله استغنا مبیناد و اگر استغنا در بارگاه شیوه التفات
بار نیافته است از بیسببی گرکه نگارش پاسخ راسد راه آمده آگهی اندوزم یارب خود زبان کرم خواجه که کریمی شیوه او

عذر خواه گستاخی ناگزیر عرض حاجت باد آمدم تا بقیه مدعا بر زبان ادب برگزارم مخدوم من نیک دانم که نگاشتن
پاسخ هار اسبابی هست که مرغ اندیشه نارسا بگرد اوج ادراکش نتوانست پرید و نتواند پرید و نتیجه آن نگاشتن جز
خیر نخواهد بود چنانکه گفته اند دیر آید درست آید اما تا هنگام زدودگی آئینه این مدعا خواهشگرم که بدرکا اسباب بیگانگی
که در نمایش مدعا میرود دیگر و دل باشم و بوصول پاسخ این آرزو نامه تا پس فردا طمانینه اندوزم والسلام ایضا

بنام سید محبوب شیر صولت ایک که آفتاب بختی از نصف النهار گردیده است صدائی چند از شکست دل الحزن خسته
روان میخیزد بو که از ملازمت گوش در دها نیوش مخدوم همه شوکت مومیائی شکسته پیوند جگر خستگان بلطف فراوانی
و رافت نابهره مند نماند داعیی بر آئینه دل معنی نمائی کنت همه حشمت جناب سید محبوب شیر صولت نمایان تر از زخم دلم
باد که اندرین طرف زمان بیجا یکه شک و آمیزه گمان انچه من خویشتن کردم غالباً هیچ نابینا نکرده باشد یعنی نشستم
که سالار پور عبارت است از نشیمن عنقا و نسگالیدم که درین وحشت آباد چون من میده دلی چگونه تواند زیستن
و نیندیشیدم که بچه عنوان مدت نسبت ره وزخاک کوچه رم آهو توانم بختین و آه سه راز دانه که این هوای بیابان
مرگی از کجا در سرم افتاد تا موی کشایم از کوچه لیلی بدر آورد و مجنون وار بصحرای جنونم در داد هر چند بیک نسیدستم
اما اید و بیشتر دانستم که مخدوم عنایت فرمای من فرزانگی و بخردی چون عقل نخستین یکتای دوران است بل در
هر وادی همتای یعنی روزیکه سخن از زنگرائیم بدینطرف درمیان آمده بود در حال از لبهای درفشان فرو ریخته بود که رفتن
بسالارپور آسان است اما برجا ماندن پای اقامت بیرون از احاطه امکان با لجمله ایک همچنان ره دلی و زآنکه دیر نی
همینکه قدم درین وحشت آباد گذاشتم دیدم که بوالعجب ویرانه ایست که هوائی جز از مرو جه دل طپیده نها نمی زند و صدای
غیر از پای خم در خلقه ها گوش اندر نمی خورد اگر نظر بر در می افتد حلقه چشم تر باب است و اگر بر دیوار همه تن سیه راه شادمانی
هر کوچه زخم نمایانی است و هر پرگاه خنجر برانی القصه خانه مروت خراب است اندر برگردن بستم دست غول بیابانی گرویدن
و جگر شیوه خود داری داغ که نیارم اید و ازین صحرا رسیدن اما در سر دارم که عنقریب رنگی فرو ریخته هم رنگ
چهره خویش ازین آشوب آباد پراگنده گردم و بدان عشرت آباد هیو یدم واگر برین اندیشیده چهره دست نمی شوم کام

---

٥ ... ٥ ... ١٢

٢ ... از نشان گرد و نقش برانی ابست ... خورد ... ١٢

٣ ... برد آن ... ١٢

٤ ... عشرت آباد باعتبار بودن وطن مکتوب الیه ١٢

٥ ... اندیشیده ... سخن اندیشیده ١٢

ناکامم و مدتیست که در زه آوارگی این وادی وحشت و بعدش بشرطآنکه نیروی توسن عمر روان نورد دیدن آن
وادی را وفا کرد نظاره جمال روان آرای آن تشنه آبی حسین اهلبیت دگر بهمین سفر شرارهٔ دگر که در پر و بال تاب و
توانم زده مذاق بود که نا گرفت در عرض راه تپ کردم و هنوز از بندش رستگاری نیافته ام و در ورگ و پی مستزاد
بران عرض انیمیا بار بر سر آورده این قیامت پرآتش بر کاله یعنی حضرت دل است چنانکه دانید ورنه کجا من
سود از ده و کجا این این برآنکه دگر آنچه دیده مبتلای بلای انتظار او ست رسیدن سید سفینچه دین آ
کرده عرض همین هفته حال از ضعفی بو بعضی کده گرامی می پیوند و هرچه گوش خراب باده هوای او ست صدا
که غالبا همان بوز خاک بیزی من بن پاسخ رقعه میر قاسم شیر صاحب از محسن بو برخاسته باشد باجمله زود بداد
این در ماندگان فرا رسید نیست و بر حال این در افتادگان بخشودن ست گر تو ننوازی که نوازد ما را +
دیگر چگویم که از نیاوردن انشای کرشمه محبوب چه مایه بر خویش بپیچانم اگر زود ترش از میر یاور حسین صاحب
برگرفته کرامت فرمایند کریمست نمایان و هم کفش این پای افتاده که غالبا کفش دوز همان بوز رود انیم لبا
رسانیده باشد بصحابت نامه بردار لطف فرمودن تاج شاهی بگدائی بخشیدن است و چون خدمتگر بدرآز
خرجامه و مسواک مرا اینجا نگذاشته چه عرضه و هم که زین بگذر چه زحمتها کشیده و می کشم باجمله اگر بوساطت
آینده عنایت گردد از عنایت چه دور و اگر طرح افگنده همت مردانه سید منظر علی صاحب بجائی رسیده
هم ازان اتباهی تا دل دیوانه بیکسوئی گراید و اگر از کاشانه ڈاکٹر دگر صدائی برخاسته باشد هم ازان اشعار
تا شور قیامت دولی از خاطر خسته بدر رود و هر گاه اوراق محتوی خبر فرستاده سامی طلازمان از کلکته در رسیدن
زود دهنده دوری را نیز باعلام آن خوشوقت فرمودن ست و هم بسرعت هرچه تمامتر از مژده روح افزا
صحت بند دست قرة العین سید علی شیرزاد الله بقاه اعلام بخشند که نیش گرانی بنوش شادمانی بدل یابد
و پاره جگران سعادت اقبال توامان سید علی شیر و حسن شیر اطال الله عمرهما دعا خواسته و در یابند که تا هنگام
قیام این مقام کتابهائیکه فرستاده باشم از حضرت والد بزرگوار خویش بطور سبق خوانده باشند و بحفظ آن پرداخته

ورنه خواهند دید که دستم بگوش دشمنان چه میکند وهم تا حجاب تفرقه درمیانست بارسال مسودات خوشوقتم دارند

وبس گزارش میکنم بجناب عواطف مآب قاضی سید رضا حسین صاحب سلامی نیاز که تشنه را باب و دیده را بجواب

درد را بدرمان و بی برگی را بسامان و زخم را بمرهم و ماهی را بیم و بلبل را بگل و خار زده را بجل و شبنم را بخورشید

و یاس را بامید و ناتوانی را بتوانائی و شکستگی را بمومیائی بود و همچنان بسا بخدمت کرم فرمای بی سروپایان مرهم

نه زخم سینه ریشان سید منظر علی صاحب و منظرگاه عنایت پناه جناب سید ابوالحسن صاحب با نیاز پرستان جگر

تشنه دیدار مجرائی و خدمت مجموعه محاسن نمایان میر علی حسین صاحب چون دیده دیدار طلب آرزوی لقائی و جهت

سمو تبت تحصیل ارضا و شیخ وصی احمد صاحب چون گدایان با داسه مشتاقانه سلامی بخدمت یار کرم گستر مولوی

غلام علی صاحب انکه دیده دل چون سیتیان ازدو ربسوش نگرانست و بس انشا و ارسال این کتابت نیاز

پیامهای گرامی را آویزه گوش نظر میکنم و بنور دلهمه دگر روان میدارم انشاء الله الاعظم و تا چندین چه پرانه گردیدم

از یاگزیر با دست و هی تمنا کوی تشنه کام آرام تلخ تر از زهر فراق و ام پس اگر قدری ازان تمنا کوکه از سرکار راتبه

می یافتم بوساطت مستعدی این وظیفه خوار ارزانی داشته آید دانم که عیسی نفس من از تلخی مرگم وارهانده بدجان

شیرین بکالبدم دمید و السلام **ایضاً** حسن که از نازبرداران نیازست بجان عالم محاسن جناب سید محبوب

مولانا که حور جنت از پرستاران اوست و پری قابلیت از مروحه جنبانان او از جمله نگاشتهها آنچه نتواند نگاشت آرزو دیدنهاست بکام دید

و دل سیدنهاد آنچه تواند نگاشت اینست که روز پنجشنبه تاریخ هشتم ذیقعده آرزونامه تمنای گشود کار تا وابسته چند روان داشته ام

اگر بپروانگی شمع جمال جهان آرا رخ امتیاز برافروخته باشد بیقابلی و اگر زه و کرشمه با بخشش آبی بر آتشکده مضطر اب

لازمه انتظارم میزد نهی من خوشا من تیسا اگر جواب مقدمه طرح افکنده بعضی کرم فرمایان جان سیفز اینچنین

این بیکر بیجان و چون ... نمانده که چنگ وحشت تنهائی و بیابان آوارگی گریبان جان را چاک تا دامن بساند

آن در سر دارم که اگر در پاسخ کتابت میر قاسم شیر صاحب صدای طلبگاری بر خاسته باشد به حال آن زلیخا

گریز گردانیده از ین وحشت آباد بیرون تازم ورنه خیر سیان قهر خود دم بربیابان جیحون دم و تمنای مهای ظهیرالدین آنست که بهست

طالب العلم را انقدر رخصت آن پایه عطا فرموده اید که تا پایان تقریب طوی جای درین بقعه دارد و آهنگ جامه زیبای گرامی که خونبانه فشانیهاے ریش دل و جگر کاویهای ناخن فکر بعرض یک شبانه روزش کسوت درستی پوشانده طراز رقم میسازد ندارم ایزد مع الخیر رسانا د والسلام **ایضاً** آه صد آه آن رفت که من بیدستم و گلزمین محله لودیکتره و سید محبوب شیر اسد اللهی گهر و توشانوش باده همکاسگیها و آین آمد که از درد هجرانش برخاک سالار پور طپانم و درخون جگر غلطان اگرچه حالا این طپیدن و غلطیدن از آنست که برگفته آمد لیکن از رهگذر تیزی آتش شوق وصال است که لازمه نزدیکی هنگام اتصال است باری همینکه تاریخ هفتم ماه صحر میرسد بے سروپاهیهای برات رو بمنزل می نهد و بدان عشرت آباد می پیوندد و زخمهای دامن دار درون را که از تیغ مهاجرت صوری بدل برداشته بمرهم مهربانیها التیام میدهد انشاء الله الاحد و گزارش میکنم بجناب گرامی القاب حافظ سید احمد رضا صاحب درجواب سلامی که بمن ارمغان فرستاده بودند صد سلام نیاز مشحون و بصد هزار آرزوے دیدنها مقرون سنے سنے درجواب آن سلام اینک گوهر جان سفیر ستم بر فرق والای شان باید افشاند۔

ایضاً مخدوم احسن محسن احسن مطلع آسن ملاذ احسن سرگرمی شوق لقا از ینجا توان سنجید که هرگاه کسے را از رهگرایان وی بدان عیشستان میگرم خامه و کاغذ بکف بر میدارم و خواهم که چیزے بنام نامی اسم گرامی کرمفرما بنگارم و چون امروز حرفے نگاشتنے در ضمیر ندارم بعلت آنکه هرچه از نگاشتنیها داشتم همه بنوردانر نامه های پیشین برگزاردم لاجرم ختم نگارش بدعا و ثنا میکنم ثنا بطریق اختصار آنکه ؎ مرحبا ای آفتاب عز و عظمت را ضیا ✤ مرحبا ای آسمان جاه و حشمت را علا ✤ و دعا بسبیل ایجاز اینکه ؎ گلشن عمر تو چون روضه رضوان دایم ✤ باد شاداب و دران باد طرب غالیه بار والسلام **ایضاً** سیدے سندی درد دل گواه است و فرمانده تو لا آگاه که حسن دیوانه شما هنوز دل بدیگری نسپرده است و بخواب اندر هم بفتراک خیال غیرے نیاویخته با آنکه کمندها انداخته اند و دامها گسترده آرے چگونه چنین تواند شد چه خود آن یکدل کرداشتم اسیر کمند شما گردید و از ان پس پس آمدش یکطرف دگر بوئی از ان نیامد که

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود + **بنام قاضی سید رضا حسین صاحب** نیازمندان
نواز اخستگان ملاذ داد و آنست که امروز قهرمان خلوص اگر به تفتیش حقیقت بیجرمی من پردازد و نظر بر جرم ناکردهٔ من
برگمار د بیگیان فرمان تواند داد تا بید زنگ نیطلم[۱] برتراشند و خونم بسیر جانه فرو ریزند و هر چند نالم و فریاد برآورم
و زنهار[۲] خواهم و زبان خاک[۳] فرو مالم نشنوند و نبخشایند بالجمله شرح آن جرم اینکه تا حجاب تفرقه میانهٔ من و مخدوم
انگنده اند شد که نیاز نامه از من بآن مه سپاه روانی یافته و بنظرگاه مطالع در گذشته و صورت حال بیجرمی من اینکه تا
بزندان جرائم تخته بند کرده اند اسبوعی[۴] گذشت که درعرض آن فراغت نامه نگاشته باشم و روزی رفت که
بمیان مظهر علی هم کشکیان این ایوان[۵] بین نواطیچه و موکد نشده باشم که خدا را هرگاه رونده روی بسایبن[۶] اوز
از جویش بیجیر را خبر توان داد که میخواهم بهستاریش ضرورت نامه بجناب قاضی صاحب وانداشتن یا بپای ابهمکار
کاوتفش سوزنهاست[۷] کار دل خراب بسامان فشد نشد یعنی بریدان آمدند و باز رفتند اما کسی حال از رحم نه بخشود
یعنی از دم رفتنها نشان خبر دارم نگردوران بعد که رونده رفت و خبر تفتیش باد را کم پیوست چون بیاران
سر شکوه باز کرم و سلسله گله مندی دراز کردم عذر نسیان فراپیش آوردند چنانچه از میانه آن هیچ رنگران تقصیر خویش
معترفان اند یکی میان مظهر علی صاحب بهمانا قدسی ملازمان و زیکه فروغ بخش این بقعه میشوند همینی را خود بگو
حقیقت نیوش از زبان سابق الوصف لصفا میفرمایند یا رب و باشد که سیدون[۸] جلوه طراز گردد تا چهره حال
ناکرده گناهی من آئینه صفا تحمیر کیا بینی عکس پذیر گردد **بنام نامی مولوی سید حبیب الرحمن** حج درت رفعت
آسمان ناشانی و حشمت برجیس فیع المکانی سلامت اندرین دم نوای غیر ازین از دل بزبان نمی آید که داد
از دست نواب عبدالرحمن صاحب فریاد از دست نواب عبدالرحمن صاحب که من خسته دل شکسته بیچاره
بیچاره را از آن حسن بیبدل شرمسار گردانیدند بیتے هے هے درد دریغا آه تا ختم آیا شرح این ناله آنکه چون
در آغاز ورود من نواب صاحب موصوف بارگاه[۹] جلوه بدین بقعه زدند و وانمودند که بدین هفته بعظیم آباد بازمیرم
من پیاده لوح وار پرکاری بیخبر میاندازی ایشان را بهترین تیمه با نگاشته آرزو نامه بنام نامی آن جان البیت

۱. نطع کنایه از جرم[؟] گردن مجرم بران نهند ۱۲
۲. زنهار یعنی پناه ۱۲
۳. زبان بخاک مالیدن کنایه از عجز کردن ۱۲
۴. اسبوع یعنی هفته ۱۲
۵. این ایوان کنایه از حجره کرده ایم که درو بهم علاقه[؟] و پاکیزه[؟] وقایع نگاری کاتب بود ۱۲
۶. سایبن نام وطن مکتوب الیه ۱۲

انشا کردم و بامید رسانیدنش خود بایشان سپردم حضرت ایشان بعد از آنکه هفته موعود منقضی شد سر در این نوع آغاز
نهادند که فردا بعظیم آباد می‌رویم هنوز با همه گذشتن یک و نیم ماه آن فردا پیکر نمانمیگردد حاصل افسانه آنکه چون امروز نا گرفت
چشم هوشم واگردید گفتم هیهات بیچاره بر فرق جان خویش راندم که چندین مدت بر فردای نواب صاحب تکیه بودم و شکستنی
نیست که چون تا اینمدت نامه از من بملازمان نرسید در ضمیر ملازمان گذشته باشد که مگر احسن کیست بیوفا و بیوفائی است
هر یا باری حالیا که نیاز نامه‌ها چون سر رشته ملت دان میکنم بار سند و دباشد که فیضیاب نگاه محسن کرم پناه گردد
د احسن نظر ماجرائی که بیان نیافت مرا عذر بر نهد و هم بر ضمیر خورشید تنویرش پنهان نماند که حسن اندیشی دوا که
پای شکسته تر از دل خویش را برفتار آورد بعظیم آباد رسیده فوز عظیم دیدار فرحبار دریابد و برگزار دنهارا بیواسطه نامه
و پیام برگزارد زیاده دلم شوقی دارد که میرس ایضاً یا حضرت جود دستگاه فخر احسن بر شکست شوکت اینک همه حیرتم و از
دل حیران آئینه در پیش نفسم که بجناب شما چه نگارم همانا اگر از حقیقت درونی سخنی رانم غالباً ضمیر اشراق تخمیر شما دریافته
باشد که خود پاره دلی که داشتم بر روز فراق جمال جهان آرای شما یکسر مانند جگر خون شده و شرشک آسا همه از راه دیده برون شد
و اگر گزارش آشوب بیرونی خویش دل بهم نیازی باظهار ندارد چه تقریر حال بلتمسه بیش از تحریر پریشان تر یای خاطر عاطرش
خواهد کرد لاجرم ختم سخن باین دو بیت حالی میکنم ؎ یاد روزی که دل از هجر خبردار نبود ٭ در میان این تن بیران شده
دیوار نبود ٭ چون گل خنده بهم دست و گریبان بودیم ٭ خار پیراهن دل حسرت دیدار نبود ٭ از طرف **محمد**
اشرف خان صاحب رسیدن عتاب نامه لذت لطفی بخشید که میرس آری چرا چنین نباشد که گفته اند ؎
هرچه از دوست میرسد نیکوست ٭ نه نه غلط کردم خود مرا که هلاک شیوه نازک مزاجیهای دوستانم باید از تاثیر
عتاب سخن اندیشیها از هجوم انفعال عرق تنها از پیراهن از سر در گذشت بلکه از دیوار و در درگذشت یا رب چنانکه
از تمر آن عتاب را اثری بخشیدی که ایمایه عرق بر روی آب آورد خود این عرق را اثری بخش که از خاطر دوست غبار
کین و ملال دگر و خجلتم را از چهره حال [illegible] کشد و نیز نوای مرا اثری ده که دوست خود از حاشیه نشینانش تردید بنده
حقیقت گردد تا بعد ازین خامی مرا از خطا باز دارند و غبار خاطر را به کیمیای صفا بدل گردانند و اگر نه اینچنین کینه دامی بر نهند

اثری وفا سی من فریاد از رمیدگی و نگونی بخت نارسائی من ایضاً گرامی برادرم آرامشها مفت[۵۱] شما و
آسایشها غنیمت شما که اندرین سفر انبازی من نگزیدید حقا اگر ازین سفر بستر گزیرم جا دارد و همین است اگر رنگ
رحمت شکل بیش از یک هفته جان بجسم و طرفه تر اینکه من بحالت زار بران عهد استوار که تا کار یکرو نشود از جا
نجنبم و جا گزین این مرز باشم و همراهیان بی رحم تر از مرگ اندران فکر که همینکه پاره از زر دخل گرد آید برات خود
برگیرند و راه گریز پیمایند انا لله وانا الیه راجعون اطلاعاً گزارش رفت[۵۲] بنام نامی حکیم سید محمد اسحاق
حاذق مداح سلطان صاحب المعراج والبراق والعلم صلی الله علیه وسلم را مژده که یوسف عالم جان از
زندان بر آمد اعنی کتاب مستطاب بینه لغت از پنجه دشمن ایمان که آمد و دی که ششم صفر بود بوساطت افتخار
احمد اندرین شهر بنارس رسید و جلوه افروز آغوش آرزوی حسن نکوئی خواه گردیده درد او دریغا تهیدستی و
بیدستگاهی سد راه است و عنانگیر ورنه امروز صبحدم بمطبع میرسید و در مدت ماهی به هفت انطباع آرایش
پذیر میگردید[۵۳] کسی مبادا اسیر شکنجه افلاس * کو آدمی بسر دار به زناداری * پاره از حقیقت بی برگی
و قلاشی من اینست که از مدت پنج ماه در خواب هم بروی چهار نکشته ام الا دو سه بار بذریعه وام و رهن
زیور نسوان فشار اندوه و وامی که تعمیر مکان نیوتنی بر گردن جانم نهاد دستش مستزاد بران مصیبت سوم فکر
مصارف علاج ضعف بصر که از سه ماه گریبان گیر این اسیمه است و تنگدامی که برین همه زخم شکستند
رسیدن این شهر است بتاریخ هیجدهم محرم و نصب گردیدن بکار تعلیم متعلمی که با همه جگر کاوی و استخوان شکنی
در دو هفته حرفی از الفاظ آموخته من بدلش فرو د نرفته و نه چشم رفتن است تا ره زرستا خیز مگر مخدوم که
از جمله سادات عالی نسب صاحبدلان اند همتی[۵۴] در گزارش کنند تا باشد که اندرین پیرانه سر آبرویم از
ریزش مصون ماند و چهره بودم از نیل بدنامی بر کران مامون باشد و نیز دعائی در کارم کنید تا[۵۵] باشد
که در شهر مستقبل من باشم و گوشه وار توکل توشه و زبانی بریده و در بروی خویش و بیگانه بسته آدم
از جذب بسلوک آغاز ماه ذیحجه بود که روزی بموهان رفته بودم و مولوی شریف الحسن صاحب را دیدار کرده

[۵۱] مفت شمارای شمارا مفت حاصل شد و تحسین غنیمت شمار ۱۲

[۵۲] آمدی در گزارش کنید است توجه با طن عرض در گزارش کنید ۱۲

[۵۳] مطلب این که هر چهار [illegible] دنیا را ترک کنم ۱۲

و دو کتاب یکی دیوان صولت و دوم ارژنگ فرہنگ بخود شان ارمغان داده و خود شان پیمان داده بود
و عہد استوار درمیان نہاده که هرگاه بریاستگاه میرسم این دو کتاب را ذریعهٔ تقریبی شایسته میگردانم و زین پس
شمار امیخوانم بالجمله چون از نام و نشان فرودگاه سعیدی الیه آگهی ندارم مستعد رام از نامه بسوی شان
کردن و بوسیلت آن نامه دریابنده انجام آن وعده و تقریب گردیدن حاصل از سرودن این نوا انست که
سامیان اندرین خصوص زحمتی کشند یعنی دریابند آن دریافته را و برنگارندش بمن شاید که زنگی برو
کار آید زیاده جز این نیست که زود رقم فرمایند پاسخ این ملتمس را انچه که حاوی باشد بر جمله نگاشتنی ها را و پیداست
کرسد فرش عافیت حوال تماشت فقط ایضاً حبیبی و طبیب قلبی داتش بکطرف بیدانشی ام حکمت
تازه حضور رسلم نداشت و نگزیده و نه پسندید یعنی بیگاهان و روپیه بافتخار احمد کرامت فرمودن رسمی از رسوم
نامیدن کاری نبود بهمه ساختگی زیاده چه گویم که نهیب ورباش ادب مهر دهان و بند زبان آمد و نفرستادن
دوشاله مطلوب را گر سببی هست کاندیشه باهمه کاوکاو نتوانست بوی وا رسید بالجمله حالیا فرستادنش را
با آئینه حسن گل سرسبد مطالب انگاشتن هست و درنگ را اندرین باره مرگ آرایش مخلص پنداشتن و بس
فردا نم و راه لکهنؤ و السلام ایضاً در علم و عمل طب بوعلی ثانی در فن نظم و نثر رشک ظهوری و خاقانی
سلامت ناوک اگرچه خطا رود اما نظر بخاطر جوئی ناوک فکن بخاک می غلطم و اگر نه چنین بودی من دانم و دل
که امروز در جواب الجواب مقدمه رسم پردازی سخنهائی راندی که اگر فلاطون ازخم برآمدی از عهده جوابش جز
بخاموشی برآمدن نتوانستی هرچند اندیشه میخواند تا کسی گمان بلاخوانی نبرد یکی از آن سخنها را بر زبان توان آورد اما
همان پاس خاطر ناوک فکن دست بر دهان است تا در گذشتم از آن و آمدم بر پیچ ترتیب انشا حاذق مبارک تر
از آن باد که در حوصله توان گنجید اما نظر باید داشت که بیشتری از دبیران این بقعه بفور درک این خبر بگفتن جوابش
بیان زده اند و بر دو تنها مالیده دهان ای قبله جهان حسن آئینه حسن پرا طلبگار نیم تنها اینقدر خواهم که از بهر
پاس وهم اشعار صفت نثر کانرا که در سفینه من از سید اکرم بار افتاده اند مرکا غذپاره نقل بر داشته التفات فرمایند

۵۱ نامه کردن نه فرستادن
۵۲ حضور تحفه بهیر از شی طیب بطریق مطالبه و دستانه
۵۳ ای دوشاله مطلوب نفرستاده شده
۵۴ ...
۵۵ ...

نامه بتصحیحش پرداخته بمطبع فرستاده آید و پیرزاده صاحب را مرد زسفارش نامه کرهت فرمودن است والسلام

بنام نامی لاله راج بهـا در کرم نا باکری همچو آن جهان کرم و سائلی مستحق پرور ترحم من و میثاق روائی حاجت این سائل ازان کریم همه تنگ استوار و با این همه این سائل ازدران کریم همچنان ناکام برگشت پس این ناکام خود این ناکامی را علتی جز برگشتگی بخت خویش چه اندیشد و بدین اندیشه چون بنومیدی درندهد و خود این نومیدی سوزنده حوصله و افزوده عا گردد اما چه کنم که از پرستاری امر آن مطاع مجبورم و گزیر ندارم یعنی دم و داع بدین عبارت از پیشگاه آن مطاع فرمان رفته بود که همانا پس سیدن بعظیم آباد باید کتابی بما فرستادن پنهان آنگاه در فرستادن موعود درنگی راه نخواهد یافت یاد چه برگذارم که ننگ سوال بند زبان مقال است آسمان اقبال گرد گردان باد

بنام شیخ حاتم علی سخا جامع خوبیها شیخ حاتم علی سخا را خاطر نشان باد که اگر بروز یکشنبه در رسیدن کهاران درنگی گرد خواهد گردید قالب این کف گرد محافه وار تهی خواهد گردید و این نوای خارج آهنگ که بر سر دم غایت از آن تنها اظهار سنگینی ضرورت است نه بعلت گمان تغافل چه پیمان هست که وفا با وعده شما نزدیک تر از دل بسویداست

ایضـا محبت پناها رسیدن کهاران اگرچه بیگاهان یعنی اینک پس سیدنم بپیشین رسیدند سجیدی سپاسگذار گردانید که گوئی صد ره بر هنگام رسیدند باری سه تار و انست بتن هر سر موی تن من پشکر جان تا نوک زبان خواهد بود + یک آنه حسب الرسم کهاران داده شد والسلام

بنام نامی شیخ ترابعلی وفا بر آئینه ضمیر همه صفا شیخ تراب علی وفا که بر آئینه جوهر ایست زلال پرداز آمده اند عکس پذیر باد که امروز حبیبی عبدالله مرد سمی خویش را بخدمت آن مرد میدان مروت روان میکنند هر آئینه فرستاده را فرستاده حسن خواهش فرستنده را همه خواهش حسن نپذیرفتن است و در روای آن خواهش درنگ را چون ستم بر دوستان روا نداشتن دیگر انجام کار اسپ دیان آن شهسوار عرصه مردانگی را اگر پیش پشت هنوز به نشده باشند فردا و هم امروز بکهاران فرستاده التفات گرامی بمقام

زیس ... پایم تا نخستین پیشتر نگه ده سامی در رسم وگفتنیها بر گرام وزان سپس مع طعن گرایم والسلام بنام
نامی جناب شاه امین احمد صاحب سجاده‌نشین حضرت مخدوم الملک شاه شرف الدین
بهاری قدس سره چون آفتاب بی‌نیاز از مدحت و آداب سلامت آیینگی نامه بر چون لب آرزو ...
براه ۵۱ آنسو خوردن و جان تنها جهان بیتاب بشرح آرزوی گرد سر گردیدن خود کف خاکم ناشکیبا بسپاسگزاری
این التفات داد که باهمه هیچیش در خور دخل با اندیشیدند و بروان آشتن نتایج فکر ملکوت سیر خویش آبرو دیا
بخشیدند و امر بحکم اصلاحش فرمودند بارے باینهمه کشاکش نخیالم از جاے برده وعنان چه اسم نه بدنسان
از کف در ربوده که یارا از آنچه باید مرا برگزارد توانم برگزاردن و آمدی از بسیاری حقیقت که شایدم شرح داد توانم
شرح دادن لاجرم بسنده میکنم از آنچه بزبان حال توان سرود بدینپایه ۵۱ زبان نیاز من هم از شوق و گرد دل گردم
که دل بگرد تو گردیدن آرزو دارد و آنچه بزبان مقال عرضه داد بعرض این قدر که هما پیروز شامگاه یاد کرد
(ای توان داد ۱۲)
مثنوی شریف بدست این لفظ از معنی نشناس سیده‌وی از رنگ زا نبوهے نگاره نیفتاد که نظاره سواد زیبایش
(ای اتفاق نیفتاد ۱۲)
جوهر نگاه را آب و تابے می بخشید واینک چون از حضرت رساننده اش فرمان رفت هیچو دل بنامه بر سپرده ام
ماننده آه دل از کف دادگان سیده باد زیاده نیاز که گردن لگ کمند اوست فقط از طرف دیگری حافظ
تواضع مدعا علیهم سرتا سرکمین گاه مطلب است واشتی ایشان آشتی گرگ با غنم همانا از آمیزه ایشان فرسنگها
گریخت سیما از سر قبیله ایشان که ثانی اثنین پدید است و ندیده آید که مرزا جان شمع زنگ پور از بیداد ...
(حضور شما)
بعالمی فتاده اند که هنوز سراغ خویش نیابند و بیاگاهانید که گروه حریفان بکدام مهانس ۵۲ لشکر گرد است ۵۳
از ایشان کیست که بپای حساب ۵۴ در آمد و آنها از گیرند در کار خود شفیقے احمد خان صاحب را که جوهر ۵۵ بیکار دارند و
لب ۵۶ خندانے که ایشان دارند کسے از حریفان شما ندارد و تنخوه شان از من سلام رسانند و این پیام که گرمی
گرمی صحبت یوسف خان شما در گرفت که همه تن سردی شتید اعنی دو هفته رفت که براویه مخلص گذر نکرده
(اثر کرد ۱۲)
بنام مولف سیدی سندی فردا با غاز تنقیه در می سازم و غالبا که این تنقیه در مدت سه هفته اختتام پذیرد

۵۱ راه خوردن ... یعنی زود خوردن ۱۲

۵۲ روبه‌بازی مکاری ۱۲
۵۳ نکار کردن قرار گرفتن ۱۲
۵۴ بپای حساب درآمدن ماخوذ شدن بحساب ۱۲
۵۵ جوهر بیکار سے داشتن لیاقت بیکار داشتن ۱۲
۵۶ لب خندان داشتن لیاقت داشتن ۱۲

وزین تنقیه اگر خدای ناکرده بهبود تام کُل نکردیم وراه الهآباد و مداواخواهی از همان کُحالی که بجهت دکانش
بگرامیخدمت برگزارده بودم حاصل سامعه خراشی اینکه اکنون بضرورت تنقیه کمابیش یکماه بوطن بودیم از ناگزیر با
آمد زیبا آمنست که گرامیلا زمان جملگی رقعات را ترتیب ساز داده در عرض همین یکهفته بمن وا میرسند تا بهیئه
وفادار حسب وعده از نظر ثانیش فراغ کرده بخدمت باز پس فرستد و نیز بر ذمت همت والتفات عالی آت
ترتیبی که اکنون خاطر متعالی است یعنی تقدیم رقعات آسان و تاخیر ضدان آمدم تا بوالهوس حاجتی پردازم لوگه
از آسر دفتر حاجاتم شمارند و زودش روائی بخشند شرح حاجت اینکه چاره فرماسی من نسخه مسهلم شیرخشت
صیغه انگریزی نگاشته اند و تعیین شرابیجا ناممکن پس بشرط آنکه در کارخانه دولت مخدوم مهیا بوده باشد بمقدار
دوازده توله بدستیاری چاپار کرامت فرمایند تا بدین وی که بروز دهم تحریر ملتمسه نامه این رسد تا بمسهلم صرف
گردد والاغلا والسلام بنام نامی حکیم حاذق صاحب سبحان الله دوست انمایه نفور که اگر کام دلش
گردم کام را از دل برانداز و اگر خاک درش گردم برد بر بنیاید و من باین آزمندی که وصلش هوس دارم و خواهم
که هماندم دیدن بل پیش از رسیدن این آرزو نامه براه حسرتکده من گراید و جلوه بدیده آرزو ویم ریزد و اگر عا[illegible]
دست در پیش وارد بوعده وقت دگر تسکینم بخشد ؎ دل تمنای وصل او دارد ؛ چه بلا مشکل آرزو دارد ؛
اگر گویند که این محال طلبی چه معنی دارد گویم ؎ هر کجا سلطان عشق آمد نماند ؛ قوت بازوی دانش را محل

والسلام	بسم الله الرحمن الرحیم	

لخت پنجم رقعات تهنیت و تعزیت و رسید ارمغانها و شکایت و سفارش نامها

نامه در تهنیت کتخدائی همشیره مکتوب الیه با اظهار پریشانی حال خود

مخدوم قدسی خصال همه عظمت و سراپا جلال من نیک میداند که مشرب آزادگان دارم نه مذهب اضافت پریشان
راه روش سادگان گیرم نه جادهٔ اتباع رسم پردازان هنجار من نگارش و چه در گزارش از رنگ تکلف مبرا
و دو تیرهٔ من چه در گفتار و چه در کردار از بوی ساختگی معرّا من وارستگی قیس بیابانیم من و دیوانگی جوش طوفانیم [illegible]

بر ضمیر اشراق تخمیر مخدوم آگاه دل حقیقت پژوه من نیک مبرهن است که اندرین قربت و طرف مدت از بس
کالیوگی روح و فرط پراگندگی روان از خویشتن برکرانم و سرتاسر به جنون ست و گریبانم و دیوار را از ورشتم
از سر باز ندانم ستیے نے اگر شق پیرهن ست بر دامنم بود سے اشعے پارۂ از دل مریر و دو ذرۂ از هوش دسترس
امروز آزادگی را از طاق دل فرو افگنده سے و در ستایش نکوئی سرانجام کار خیر کتخدائی عزیزه معززه سلمها
چه گویم که چه آهنگها از پردۂ نفس برکشیده سے هم طوطی را از آب آئینه در عرق خوابانیده سے و هم بلبل را از رگ
اندیشه گل خار در پیراهن بخشیده نه تنها ملک که فلک را بارک الله گویان بزمین آورده سے و نے همین اهل زمین
که خود زمین را از جوش بالیدگی سر بآسمان سوده سے شور تمنای ثناگری شکش اگر این همه گفتار مرا بر پردازش
شیوه مبالغه حمل کنند و بکمال حسن انجام این تقریب فرخ نمایان لیلی خواهند دم برآورده که همانا الحمد لله
و شکے که باز کسے اهل برات را در خصوص گزاردن حق مهمانی نسبت میزبان فرجام دست پیمان شایستگی
سازه و سامان شکایتے بر زبان نرفته باشد بر تجم این خجسته تقریب یعنی هر کرا از در دولت میزبان بس آمد
بستایش الوان نعمت و مدحت هر رنگ راحت گرم نفس آمده تا آمد روزے نزد و که باغچنی رود و ثنا سے
والای همت و دانش خواجه و مدحت هر گونه سامانے که بر گفته آمد ما سرود و بر گرد و همچنان ثنا گزار آید هر کرا عیش
طرف تانی قدم درین بقعه گزارد زیاده و چه برطرازم که فروغ آفتاب را نیاز بمدحت نیست و ماجرای من
جز اینقدر نیست که نمیتوانمش گفتن و نیز نگفتن نیارم اگر چه مخدوم آگاه دل حقیقت شناس من صاحب کشف
و فراست ست و در روشن ضمیری آفتاب پس اندرین حالت حرفے از آن اندن کاست چنین دیبا بقسطنطنین فرستاد

دیگر در تهنیت شادی کدخدائی پسر جناب میر صاحب والا مناقب که هر آئینه بفرستادن بامخدومے

نوید جانفزا امروز چشم یار روشن و دل یا شاد و ویرانه هستے ما را بجهان جهان شادمانی آباد گردانید به یوگانی
شادمانی فرزند ارجمند را و بعد البسیار ترا را اگه باندیشه تواند گنجید مبارک و میمون باد و دارا سے هر چه هست جا بودا
این شکل سراپا فرحے را بخشنده نتائج نیکو و دلخواه دارا و و هم بخشایش ایزدی روز بروز سے کند که مخدوم

ما همچنین بزم علوی فرزندان این فرزند سعادت و اقبال پیوند را برآراید و همیدون بروان داشتن نویدنامه‌ها
به اندیشان رار وان افزاید ۵ یارب این جمله دعا جان اجابت باد ۰ او همه دست و همه پستان من
انداختے مولوی محمد اعظم گفتن این دعا چون هر موی تنم نامه سود ۰ در تعزیت این اندوه تا سست
از احسن و مسند بخیابا سحی مصطفی گیرآئینه کوه عالم تسلیم و رضا آورده اند دراندرین مخفی نامه انچه باشد بدل نجونچکر باید نشست
اینست که امروز خبر ماتم سخت ما یعنی جوان مرگ برادر زاده شما الماس کام جان فرو ریخت که درون تا برون همه در خون خواب نابگداخت
و دل ما جگر را هزار پاره گردانید آب زندگانی همه بالا گشت و خنده در بست همه با گریه همدوش سیل گشت مانا فهمها
و آرامشها همه تنگ بخت سینه همه تاب شد و هر جسد و تن چشمه سیماب حق گفت که اندرین ماتم اگر صد سال سینه کوفته
و بیفا صد خون گریسته آید بجاست و دو صد سال اگر سر بسنگ زده و گلو بنوحه خراشیده آید سزاست اما از انجا که
این همه ناپسندیده یزدان است آدمی زاد را باید در هیچ هنگام بر جای آه و فغان صبر زدن و بدل نعره و مصیبا راز
جیب تسلیم بر آوردن آری شیوه تسلیم و رضا اکمل فضایل انسانی است شعار ان یگانه روزگار باد بنام
حکیم حاذق صاحب در تعزیت حبیبی طبیب قلب پنبک میدانید که این خسته روان تا غبار دامن هستی
گردیده است چه مایه صدمات را تحمل ورزیده است زین تحملها آنقدر سخت جان شده است که گویی سنگ آهن
سختی از جانش نگدید برده است و از اینجاست یعنی از سخت جانی بجائی رسیده ام که حالیا هیچ الم از جا بردم
و از جملگی آن صدمات یکی این است که شش تن از زاده های خویش را بدست خود در زیر خاک سپرده ام بعضی
از آنها سه ساله بوده و بعضی کم یاری با اینهمه سخت جانی خبر سانحه فرزند کوچک شما بوالعجب فغان از من آورد
و شگفت حالتی پدید آورد که دل داند و غم و همانا این سانحه دو کرت مرا از جا برده یکی آنروز که جناب والدم از
وطن بدین شهر رسیده شد و از ان واقعه خبرم دادند و درک این خبر را ساعتی یکماه شد دوم دیروز برسیدن نامه جگر شگاف
شما هر چند یکبار یعنی هنگام درک این خبر مرحله تحمل صدمه ابتدائی را در نور دیده بودم اما مضمون این ماتم نامه که
وی از بر شما رسید نشتر همان اندوه بجگر درزد که در ابتدا خون دل از دیده بر آورده بود و علت بود این حالت تنها

۹۱ رنگ باخون مخلوط شدن ۱۲
۹۲ بیفاصله علی الاتصال ۱۲
۹۳ خنده

محبتیست که با شما دارم بل این است که خاص بان صبی معصوم لفتے داشتم چنانچه شما نیز آگاه بوده‌اید هستید که هرگاه بدرگاه میآمد و شما گزارم می‌فتاد بفتران معصوم را بیرون میخواندم و ساعتها با وی هنگامه بازیچه گرم میداشتم هرچند دیگر فرزندان شما که با کسے از آنان این چنین[۵۱] سان انس نبوده ام و از اینجاست که بادش هیچگاه از دل نمیرود و هر نفس الماس فروش نشتر جگر می‌شد هرگاه می‌پیچم[۵۲] که ازین غم من سخت جان را حال این است یا رب شما را که داغش و شیشه دل[نازک دل] هستید چه حالت روی داده باشد آنگاه چگویم که چه حالتم فرو میگیرد اگرچه خویشتن را بدین اندیشه تسلی میکنم که آفریدگار تعالی شما را بمقتضای خمیر هاشمی مرد میدان تسلیم و رضا آفریده است و از اینجاست که در بارهٔ اختیار صبر حرفے بشما نرانم و دانم که اندرین باره هرچه بشما توانم نگاشت شمایش از من دانا تر هستید[حقیقتش] بدین دلیل که صاحبدل و از طائفهٔ یکسان اندیشان[موحدان ۱۲] آمده اید[ای واقع شده اید ۱۲] و مسئلهٔ توحید را نیکوتر از من فهمیده اید و با اینهمه چون اینک بشریت[غلبه ۱۲] اشتلم آورد میگویم که هان ای جان پیچیدن تصور اینچنین سانحه عقلاً و نقلاً ناسودمند است بهر رنگے که تا امکان[۱۲ امکان] دل از خیالش برگرداند اید و بذریعه رقعهای متواتر بدلدهی و بجوئی اهلبیت و فرزندان خود کوشید که بیگمان اندرین ماتم بس خسته و سخت زار خواهند بود و اینهم به تسکین خاطر خود نگاشتم ورنه نیک میدانم که شما باقتضای کمال دانش و آگاه دلی اینهمه را کار فرموده باشید زیاده چه گویم که ذکر غم از پاشیدن نمک بر جراحت کم نیست لاجرم ختم سخن میکنم ایزد بخشایشگر در بدل آن معصوم مرحوم هفت فرزند شایسته و همه را عمر طبیعی ارزانی دارد رقعه

متضمن رسید صراحی بنام مولوی عبدالصمد صاحب وکیل عدالت ضلع غازیپور و تهنیت حسن الاتفاق

رسیدن صراحی بیارا اگر از وصال گلبه صراحی گردنان غازیپور خوشتر نشمارم کردنی دنی باشم وهمانا اگر بقیه عمر را بهر گزاردن شکرش وا فی اندیشم بکیفر ناسپاسی سانیدی گرفتار آیم تا سخن از بقیه بدعا رانم همانا رسیدن این صراحی شگرف[نادر ۱۲] اکنون مرا در شکنج این فکرت انداخت که پری پیکرے حور لقائی بهشتی روئی کا فرادائی بچنگ آورم تا آب ازین صراحی باو دائی که نشاید چون خون عاشقان نوش جان فرماید ورنه چون منی را آب خوردن ازین صراحی بدان ماند که شبری آشامیدن آب چشمه خورشید را هوس کند بالجمله خدا اکرمی گردگار بنده

[۵۱] این چنین سانحه دیگر ۱۲ مسطور است
[۵۲] پیچم از پیچیدن یعنی اندوهگین شدن ۱۲

کردن است اعنی درخصوص دست و اچنین تنگی که نشان داده آمد دعائے فرمودن رقعهٔ متضمن رسید
اندرسه بنام مولوی سید منتظر علی تحسین اسلامت سیدن چارده اندرسه حلاوتے بخشید که دل از درون
وجود مبتهج باشم که اگر چارده هزار زبان آورگردانید و چارده هزار سال مدیح این عطیهٔ شگرف بسر آید چه امکان
که یکی از چارده هزار شستگاه گزارش پذیرد لاجرم ختم سخن بر دعا کنم یارب تا جهان است در جهان شیرین فرا
کام جان بهبود خواهان بعذوبت مهربانیهای نمایان باشند رقعهٔ محتوی رسید جامه های شما در
بنام مولوی سید امام الدین بسخاوت حاتم دوم و بهمت چرخ هفتم اعلی الله شانکم و ارفع مقامکم
همانا این جامه های زیبا شادی که ارمغان فرستادستید نظر باحوال وقت آن کردستید که اگر حاتم وقت گفته شود
جا دارد بارے جزاکم الله فی الدارین خیرا و هرآئینه انتظار می باشید که دعای خیر فقرا در عمر و دولت شما چه خیر و
برکت می آرد و بخشایش یزدان که دوست دارند سخیان است با جراین هفت دولت اقبال شما را چه افزایش
می بخشد دولت اقبال کثیر و علام بار رقعه در سفارش رب شناسش ذره بجناب آفتاب پذیرفته باد و نیاز پرستان
این شفیق آن سبب وی فی رده مرید انتخ شعار سالیکه از حق صمدپناه هرگاه بدلالت این نیاز نامه حاجی کعبه دیدار تشریف شوند
در دم مسلک طائفه خرقه کشان گرونده و تعلیم ایشان التفاتے مبذول و دکرایشان را خوبیت نیاز مسند و نیاز
بر شمارنگری خویش نازها باشد زیاده نیاز ایضاً در سفارش قبله آرزوها سلامت حبیبی اخی شیخ
علی حسن بحکم آنکه در سلطان ابوسعید پیرمن نبایدگشت از دستے جوابی سیلے بوده اند تا بدان سیلت بارگاه
بارگاه ولایت اقدس شوند و پرتوے از فیضان آن ذات رحمت آیات شکار کنند پس چون اندرین قربت مرا
از عطاء الله بنده گان آن بارگاه دریافته دست بدامنم در آویخته اعنے خواهشگر نگارش این عریضه شدند تا
بذریعه پیشش صبا دعای خویش گروند یارب سفارش خواه علاقه بندگی مرا صد چندان باید که خود اندیشیده اند
و بدان عقیدت ورزیده و بعد ازین اندران حضرت برفراز آن پایه رسند که پس ازینکه هرگاه مراحاجتے باذات
بابرکات فرا آید از ایشان شفاعت جویم شدم زیاده حد ادب رقعهٔ شکایت بنام مولوی غلام علی سا

پوزشگر شدید تنها ما اگر زرگر ایا این دو چیز هم میفرستادید و دانستمی پیشش سامی در سرکی تمام است نه خام
وایک چون یکی از همنشینان نوا برآورد که گرد دوست شما ادای مهر نشناسد در هم یکی بلی نداند بر
گفتمش خموش سیم و راه مهر و یکدلی چه خوش است که دوست من برابر سرگی خویش از آن حسابی گیرد والسلام

تمام شد

صحت نامهٔ انشای تحفهٔ شاهجهانی و کارنامهٔ فرهنگ و نظم علوے

باید که متعلمان اول کتب مذکوره را ازین صحت نامه صحیح گردانند و بعد ازان به پرسش آرند

صفحه	سطر	غلط	صحیح		صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	پیشین	پیشین		۸	۹	اران	ازان
〃	۹	شفارش	سفارش		〃	۱۱	انجیین	انجینین
〃	۱۰	کازامه	کارنامه		〃	۱۳	روانداز	روامدارید
〃	۱۱	کنش	کنش		۹	۳	نخش	بخش
۴	۸	ساعت دو	ساعت دو		〃	۴	پتیله پیتلا	پاتله تیمیلا
〃	۹	بفرمانید	بفرمائید		〃	〃	ارپی	ازسپے
〃	۱۳	برزبانها می افتد	برزبانها می افتد		〃	حاشیه	سه	سحه
۵	۲	فروررفتن	فروررفتن		〃	〃	سه	سه
〃	۷	بکل	بگل		۱۱	۵	عائفی	عاسبقے
۶	۲	هجران	هجران		〃	۶	عوالق	عوائق
〃	۶	گراردگی	گزاردگی		〃	۹	فکرت	فکرت
۷	۱۷	خدمتگرازی	خدمتگزاری		〃	۱۳	عحب	عجب
〃	۱۸	انکارید	انگارید		۱۱	۵	یاسے	پاسے
۸	۱	کفته	گفته		〃	۱۰	یافته اش	یافته اش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۲	بجاماندہ	بجاماندہ
〃	۱۳	علق	علق
۱۲	۱	رسید	یافتہ
〃	۲	رسید	یافت
〃	۵	آوردید	آورید
〃	۹	کمابیش	کمابیش
〃	۱۴	ستالیس	ستایش
۱۳	۴	میبود	میشود
〃	۵	اندریار	آن دیار
۱۴	۵	ہلیفش	ہلیقش
۱۵	۱	سلامیکہ	سلامی بشوقیکہ
۱۶	۲	تفنان	تفتان
〃	۱۰	اندینجا	اندرینجا
۱۸	۱	داکٹر	ڈاکٹر
۱۹	۱۸	اعرضش	اعراضش
۲۰	۹	مرسگھیاے	مرسیگھیاں
〃	۱۵	فخر	فخر
۲۱	۱۱	صاحبش	صاحبش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۵	رنخوری	رنجوری
۲۲	۱	جمعت	جمعیت
〃	۲	می پیچم	می پیچیم
〃	〃	مایہ	بایہ
〃	۳	ناگزیرہاے	ناگزیرہاے
〃	۴	جیبے	جیبی
〃	۱۰	رہگرر	رہگذر
〃	۱۶	نمیر	نیمز
〃	〃	آینہ	آئینہ
۲۳	۱۸	چہ سرتہ	چہ سرتہ
۲۴	۷	اساب	اسباب
۲۵	۱۶	چاشتگاہ	چاشتگاہ
۲۶	۶	دوینرے	دوبیزہ
۲۷	۱۵	بنارس	بہ بنارس
۲۸	۹	متاکین	مساکین
〃	۱۰	اقتاح	افتتاح
۲۹	۴	آخ	آخ
۳۰	۱۵	اب	آب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۹	فرمای	فرمائی
۳۲	زیر سطر دو	طعام خوردم	۰
〃	حاشیه	ساڑه	شماره
〃	۷	سرروپیه	سرروپیه
〃	۱۹	ریزند	ریزیند
۳۳	۱۶	رسیدش	یافته اش
۳۴	۱۵	داشمی	داشتمی
۳۷	۱۲	احسانست	احسانست
۳۸	۱۱	کاشتکاری	کشاورزی
۳۹	۱۳	پزرد	پزیرد
〃	حاشیه	آزمودن	آزمون
۴۱	۸	اسمیه	آسیمه
〃	۹	شامگا	شامگاه
۴۲	۶	بروز	بر در
۴۴	۸	کوتاقلمی	کوته قلمی
〃	۹	نوازش	پوزش
۴۶	۴	بباتید	بیائید
۴۷	۶	نچیر	نخچیر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷	۱۶	پیتش	پیش
۴۹	۲	اقاسنم	اقامتم
۵۰	۱	سریف	شریف
۵۱	۳	گردانیده مے	گردانیدمی
〃	۴	ناسلمان	نامسلمان
〃	۸	نیازنا	نیازنامه
〃	۱۲	هنیازکیه	هنیازکیه
〃	〃	سپیش	سپس
۵۲	۲	سیزده	سیزدهم
〃	۱۲	الکای	الکائی
〃	۱۳	برا	براه
۵۲	۱۵	آوردم	آورم
〃	۱۷	ار	از
۵۳	۲	هرچند	هرچند
〃	۱۷	ازمینی	ازین معنی
۵۴	۱۱	بیش	نه بیش
۵۵	۱	نشایش	نیایش
〃	۸	وضیح	توضیح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۱۸	سراپالش	سراپیش	۶۲	۹	زین	زین رہ
۵۷	۵	اشکشت	اشکست	″	۱۰	شگالش	بشگالش
″	″	کشایم	کشانم	″	۱۵	سماید	نمایند
۵۸	۵	رسید	یافتہ	″	″	درافشان	درفشان
″	حاشیہ	اشایت	اشارت	۶۳	۱۸	بہراز	بہزار
۵۹	۸	انشا	انشای	۶۴	۱	نیار	نیاز
۵۹	۱۰	رہاگزر	رہگزر	۶۶	۱۱	برویہ	برویہ
۶۰	۷	وادار	دار	″	۱۳	آسیمہ	آسیمہ
۶۱	۶	ہیات	بیہات	۶۷	۷	وقرش	وفترش
″	۱۳	آخستہ	کہ خستہ	″	″	شت	ست
″	۱۸	بیجروز	پنجروز	″	″	بس	پس
″	۱۹	گاہ	ازنگاہ	۶۸	۶	پیشگاہ	پیشگاہ
۶۲	حاشیہ	ارزاہی	ارزی	۷۱	۴	معزیہ	معززہ
۶۳	۳	کجا	چگونہ	″	۸	آوردم	آورم
″	۴	تمک	تگ	۷۴	۷	زیبا	زیبائے

صحت نامہ نظم علوی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۵	نشستن	نشستن شد	۶	۱۰	قصا	قضا
″	۱۹	ازخون	ازخون [illegible]	۱۰	۹	حیرتی	حسرتی
۴	۱۲	بخونش	بخویش				

تمت